بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین و الصلوة و السلام
علی من ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
اما بعد باید دانست که اوجب اشیاء و الزم فرایض ایمان و اقرار
بتوحید او جل شانه است و مبغوض تر از شرک و کفر هیچ امری نیست
چنانچه میفرماید ان الله یغفر الذنوب جمیعا الا ان
یشرک به و آیات متعدده که دلالت بهمین دارد بسیار است و احکام
ایمان واجب العین آنست که از روی یقین و اجتهاد تحصیل شود چنانچه
معصوم

ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک

مضمون آن از فقرات دعای شریف دیباچه عوالت است که
یا الهی بالتحقیق نه بالتقلید گفته اند و این مسئله واضح است که مابین
ایمان تحقیقی و تقلیدی فرقها است تحقیق را بر اهل تقلید فضلها است
و هر مکلفی را لازم است که واجبات دین خود را فهم کند و به اندازه اصول دین
امری است که تقلید در آن نشاید آن را که فی الجمله شعوری است باید در اصول
دین خود اجتهاد کند که شاید برسد از این مصداق العلم نور یقذفه الله
فی قلب من یشاء و باید نیز دانست صریح من جاهد فینا مجاهده در کسب
دین خود کند شاید ثابت گردد لنهدینهم سبلنا شود و به اندازه اصول دین
پنج است اول توحید و معنیش آنست در حال اشتقاق از لا اله هیچ وجه
او سوا مخلوق طرف نسبت نیست تا او هم و تصور در او رسد و [illegible] الهیه
برون از امریست چنانچه شعر سبحان من تحیر فی ذاته سواه [illegible] فهم و خرد [illegible]

خالقش نیز و بالا از عرش تا فرش از بالا و پایین همه مخلوق اوست

اجسام سفلی ارضی و بسایط [illegible] و از نفوس [illegible] اجرام علوی و ملائکه

و روحانیون بالا از طبیعت عنصری خلق کرده و بهمین قدر اختلاف این

دو صنف فهم چنان که تمیز نکنند چنانچه انسان که اشرف مخلوقات است

اگر درک حقیقت جن [illegible] که بشر من خلقتی است از روحانیان کنند و او را [illegible]

[illegible] باشد و درک حقیقت او [illegible] و در خصوص [illegible] چگونه [illegible] حقیقت

خداوندی خواهد بود که ذات پاکش از همه ماسوی سوا است و از روی

جرئت طلب رویت خواهد کرد از فهام و عقل و در مقام توحید بمنزله ریسمان وثیق است

در چاه عمیق است قلم از تحریر آن بخود میلرزد و از [illegible] قافیه [illegible] در کام ناکام

پیچیده رب النوع آدم و علت ایجاد عالم ما عرفناک حق معرفتک فرموده و سخن از

علیکم بدین العجایز رانده مثنوی من چگونه [illegible] ⁂ شرح آن

بدان

پیری که او را ولایت نیست ⁂ من چگونه هوش دارم پیش و پس ⁂ چون نباشد

نور یارم با سلام پیش و پس ⁂ اینقدر است که در طلب راه حق اگر شخص بعبادت

بیفتد هم مفید فایده است زیرا که مطلوب عالم است که گم شده سالک است

شعر فاضلی زیر اشارات اندر نکته و پوست ⁂ غافلی که شهید عشق

فاضلتر از اوست ⁂ در روز قیامت این بآن کی ماند ⁂ این کشته دشمن

آن کشته دوست اصحی و عمده ایمان اثبات واجب الوجود است

علما و حکما و فقها و فضلا و اواسط الناس و صاحبان عقول ضعیفه بلکه اشخاص

کور و کر مادرزاد که هیچ چیز ندیده اند و از هیچکس هیچ خبری نشنیده اند

در وجود واجب الوجود جدل و مجادله هر گاه اندک دردی والم و صدمه

به نها وارد شود فورا از حق التماس [illegible] توجه بعالمی [illegible] که غیر از این

عالم است [illegible] که سر آن عالم [illegible] و اطلاع [illegible]

و میدانند که شعر جهانرا خالقی باشد خدا را نام گزو از شغله دنیا گیر و آرام
و کافه موجودات را علت وجود اوست و همین حالت در جزئیات
مکررست بوده شده است که در شده اید به رنگ توجه بصنعه تنها بینه
کن لشکر کارداران صلاح امور خود سپاه از موجد سکن نمیکنند آیه وَلِکُلٍّ وِجْهَةٌ
هُوَ مُوَلِّیهَا شاهد است و همچنین در هر ذره از ذرات عالم اگر شخص
تتبع و تفکر نماید وجود و نظم طبیعی و حرکت و سکون آنها بدون صانع
از حیز امکان خارج خواهد بود و در سکنات اجمال شخص تفحص کنند
خواهد دانست نظم امور در باطن که مستور است بچندین درجه از نظم ظاهر
بیشتر است که اگر در باطن ناظم و حاکمی نبود در ظاهر سکنات منع واقع نمیگشت
و چندین هزار دلیل در آفاق و انفس بر وجود صانع موجود است که ذکر
آنها سبب تطویل خواهد بود چون مقصر فهم بر وجود صانع باید معتقد بر وحدت آن باشیم

دوم اینکه

و دوم آنکه در وجود شکی نیست لکن شکی باید در این قدرت واسطه
هرگز بالای او متصور نبود بلکه در دارای ازل امر ضعف و عجز بر اشیاء حاصل شده
زیرا که در عالم امکان از ماده تا بالای هرچه سوا که ملاحظه میکنیم در ارای اثر
امور محتاج بمدبری است و از همین معلوم میشود که صانع موجد آنها غیر از آنهاست
که در وجود خود مستقل بالذات است و در آن وجود وحدت روایت
هرگاه کثرت و تعدد و بیداست معلوم الهیته نبود و بعضی از جهال گفته‌اند
که خداوند محبت الهیه و کمال است و در شبی محبت الکمال تعدد چه ضرر دارد
دیگر دلیل باید وحدت داشته باشد و غافلی از این هستند که محبت کمال
او اقوی دلیل است بر وحدت او هرگاه تعدد داشت فوراً
معلوم الکل میشد و همچنین حقایق مخلوقات در عالم بسیار است و مجموع آنها
موجود از عناصر اربع و طبیعت عنصری است و حقیقة واجب الوجود

خارج از همه حقایق و فوق جمیع انهاست و آن حقیقتی که خارج از جمیع
حقایق و فوق همه باشد بحکم عقل و لزوم منحصر بفرد خواهد بود و اگر گویند چه عجب دارد
هرگاه هر حقیقه این طور در عالم یافت نشود جواب گوییم لکن اگر دو حقیقه در عالم
با هم اتحاد دارند و شئی اسم هستند بهیچ تفاوت ندارند یک حقیقه خواهند
بود و اگر با هم اختلاف دارند در این صورت هر دو شئی سایر حقایق
عالم هستند و ما حقیقتی را میخواهیم که خارج از کل حقایق باشد باز هم این حقیقه واحد
منحصر بفرد میشود و اگر در نقد و آن حقیقت شبهه بوجود ذهنی و وجود خارجی
کنند و گویند که واجب الوجود ما ثابت یک وجود ذهنی دارد و یک وجود خارجی
و نسبت القای این شبهه را باین کرده و غیره ولله الحمد جواب گوییم که وجود
خارجی تابع وجود ذهنی است لکن وجود ذهنی نه اینست وجود خارجی هم نیست
بارگاه قرب حق در حقیقت است غرفه امنیت چه داند حقیقت

الجاریه

اشجار که در عالم ملاحظه میشود اثر وجودیست که در تخم انها است اگر حقیقه آن
اشجار در باطن تخم انها نبود در کاشتن هرگز صورت آن ظاهر نمیشد پس
این صورت با آن معنی شئی واحد هستند و این معنی در واجب الوجود
ذهنی و خارجی صدق می آید وجود ذهنی آن عین وجود خارجی و وجود خارجی
عین وجود ذهنی است شعر بیا عشق در راز دل و جان بنه تا بعین
الیقین عیان بین که یکیست و جمیع نه جز او وحده لا اله الا هو
مبعوث شدن انبیا علیهم السلام از آدم تا خاتم جمیعاً بجهة این بود که
خلق را بحقایق و معرفت کشند نکات حقیقت توحید را باصناف امم
مع قدر حالاتهم بگویند و عوالم خداوندی را که گذشته دانند و نمایند و شد گر
شوند تا بحق معلوم شود که موجود کرده خداوند را آنچه وقت زوال و فنا نیست
از آنچه تا ابد که از عدم بوجود آمده اند همیشه باقی ببقای خداوند خواهند بود

هرگز ضایع و فانی نخواهند شد عوالمی است که ما اجمالاً ذکر کرده‌ایم پس عالم
طرف نسبت بعالم گذشته نداشته است بدو امر عالم ذر است یعنی عالمی
که وجود خارجی نداشته و اراده محض است از علم خداوند گذشته است و چون
وجودی موجود شود و نظر این عالم سه عالم خارجی قدم داده است و این ذره وقتی
که در صلب قرار گرفت در واقع موجودی موجود شد واضح است که
عالم صلب اکبر از عالم ذر است و چون از صلب در بطن قدم گذاشت البته
عالم بطن از عالم صلب اکمل و اوسع است و چنین در بطن مادر با این عالم
دارو و وسعت فضا و خوراک غذای این عالم طرف نسبت بعالم بطن ندارد
از غذائیکه در عالم بطن میخورد و در صورت اختیار هرگز آدمی نخورد و لکن بطور
اجبار میخوراند هیچ صدمه برای شخص باو نرسد از این تفسیر چنین از این عالم
هر روز گنیم عالم دیگری برای ما هست که نسبت آن عالم باین عالم نسبت

عالم است

این عالم است بعالم ارحام و همچنین در طی هر یک از عوالم خداوند
ظهور و بروز قدرت کامله ظاهرتر و واضح‌تر میشود و از اینجاست که گفته‌اند
قدرت خداوند بی‌انتها و بی‌نهایت و اگر انحصار بیک عالم داشته باشد لابد
عالم انتهای قدرت خداوند خواهد بود و طی این عوالم از حیطه حصر و عد خارج و غیر
متناهی است و ما بهر یک از این عوالم که وارد شویم از وجود صانع غیر از
اثر و اسم هیچ نخواهیم دید و بعضی از خلق معتقد این هستند که چون از این عالم
بدر رویم با خداوند ملاقات خواهیم کرد جواب و سؤالی که با خداوند میشود
در بعضی نسخ ذکر نموده اند و تنبیه اینست که ذات واجب از آن بلند
تر است که دست ممکن باو برسد هر گاه طفلی که در شکم مادر است بگویند
که تو خالقی داری و تو را الهی است وقتیکه از این شکم خارج شوی وارد
عالمی خواهی شد که متصف باین صفات است آن طفل یقین میکند که در صورت

صدق لک وارد چنین جائی نشود و ابتدا با خداوند که از سو خلق کرده است

ملاقات میکنند و بار دیگر طرف صحبت و گفتگو میشود و چونکه تولد یافت می بینند

که عجب خیالی حالا سوال نظر کرده است از خالق غیر از آثار و اسمی نیست این گروه

یقین میکنند از این عالم و چونکه بیرون رفت با خداوند ملاقات و جواب و

سؤال خواهند نمود و بعد از آنکه وارد انعام شد میبینند که این عالم در عدم ملاقات

خداوند عالم که گذشته مساوی است خواه گفت زهی تصور باطل زهی خیال

محال پس معتقد این مذهب که در رؤیت [اهل تشیع] خداوند قائل باشد از زمره

مؤمنان خارج است و او سوا از ایمان نصیبی نیست از شاه ولایت [صلوات]

الله علیه و آله رسیده است که خدای خود را ندیده بود فرمود ما اعبد ربا لم اره

و مقصود از دیدن دیدن باطن است شعر چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنیست آن بینی و انجناب در دعای صباح میفرماید یا من قرب [من خطر]

من خواطر الظنون و بعد عن ملاحظة العیون خدا را جز در مرتبه عرفان باید

و مقصود از صحبت این شیخ حضور نیست بلکه آن قوه ایست که در او واقع

و حقیقت انسان و حقیقت حق و حقیقت علم اوست و آن قوه موهبه سوای انفکاک

و اتصال کامل است چنانچه حدیث مبارکه قلب المؤمن بین اصبعی

الرحمن و حدیث قلب المؤمن عرش الرحمن و آیه الرحمن علی العرش استوی

و آیه و لکل وجهة هو مولیها انجمله است را با دوست آیات و اخبار که

دلالت بهمین معنی دارد بسیار است شعر همین هر ذره که انگیخت

افتاب شمس و ریسمان شمس قلب محل نزول روح است که امر رب عبارت

از دوست قلب منبع حواس پنجگانه باطن است و محل نزول وارادات

غیبی و الهامات ادر بیک است رابطه که انسان با خالق دارد از قلب است

چنانچه رابطه زبان بکار در سنگ و چخماق وضع شده است هر قدر

کبریت سوزد زیرا آسمان نگاهدارنده اشکال ندارد که از کسی نار آتش

برا درسرایت کند وقتیکه سنگ و چخماق بهم رسید سلاسل رابطه کرانا

مشروح و کبریت مشتعل شود صاحب ادله آیه الله نور السموات

والارض مثل نوره کمشکوة را قلب تفسیر کرده اند و همچنین آیه انا عرضنا

الامانة علی السموات والارض فابین ان یحملنها فحملها

الانسان انه کان ظلوما جهولا قلب نیست که قصد امانت شود

و امانت مذکور با قوه متخیله و متوهمه است که در هیچ موجودی نیست الا شده

الله در انسان فقط و لوی و رحق ان لاث علوم و حجبت است زیرا که

هر چیز با حصی و بهیمه و همچنین که واقع شود نیست او را بخیال و واهمه

و این دو قوا معتبره است که نظیر و نمونه خلاقیت خداوند است اسباب سخریه

و استهزا قرار میدهند و نمیدانند که حقیقت بهشت و جهنم که گفته اند در وجود

انسان است

انسان است عبارت از این دو قوه است فرقی که دارد این

است که روح در این قالب ظاهر است خیال و واهمه که در خاطر نقش

میبندد و حال بنظر می آید وقتیکه از این بدن خارج شد هر چه را خیال

و توهم کند فورا ظاهر میشود خیال حقیقت عالم بهشت است و واهمه حقیقت

عالم جهنم وقتیکه روح از بدن خارج شد اگر آن شخص از ابرار و اهل بهشت

باشد خداوند قوه واهمه را چنانکه از و برمیدارد که همیشه خیالات خوب

و چیزهای مرغوب کند و آنچه سالک اراده کرده است در خارج صورت

می بندد و ظاهر میشود و بقدر اقتضای عمل آن شخص خداوند بر وسعت

خیال او می افزاید و هرگاه آن شخص از اشرار و اهل عذاب باشد

خداوند قوه خیال را از و برمیدارد و باقتضای عمل قوه واهمه او را

می افزاید هر چه سالک توهم کند فورا در خارج متصور میشود و چون دانستی که اینست

مقصود از این قوه خیال و واهمه است نه آنکه خداوند او را سلاح آلات

نامیده است حقیقتش این است که نسبت اینهمه در ذات پاک واجب الوجود

بالذات و بالاصاله است و با انسان بالعرض و بالامانة خواهد بود

و نه آنکه آدمی را واسطه در این نسبت است لکن این همه قوه را قوی کنند

در این دنیا هم وجود خارجی هم میرساند چنانچه آصف تخت بلقیس را از دور

قوه خیال فوراً در حضور سلیمان علیه السلام حاضر کرد خداوند در قرآن

از قول آصف فرموده أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ

در قلب انسان عالم اکبر منطوی است جناب امیر المؤمنین صلوات الله

وسلامه علیه فرموده اتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی

العالم الاکبر شعراکم و لله کنوز تحت العرش مفاتیحها

السنة الشعرا و در این باب افراد خوب و مناسب گفته اند

سالها

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد :: آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود :: طلب از گمشدگان لب دریا میکرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود :: او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد

گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم :: گفت از روز که این گنبد مینا میکرد

مولوی رومی در مثنوی میفرماید :: بار دیگر آن فقیر محتشم :: باز پیدا آمد آن تنگ

نوال منم :: نیست اندر جبه ام الا خدا :: چند جوئی در زمین و در سما ::

محتشم میفرماید است از مثل گرچه بری ذات خدا بی مثل :: او در همه هست

ایسیح و ابیات با مثل :: لاکن چه کشف این اسرار غیر از نه است جامع

ذلک مصداق حدیث لَوْ عَلِمَ سَلْمَانُ مَا فِی قَلْبِ أَبِی ذر

لِقَتَلَهُ وَلَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِی قَلْبِ سَلْمَانَ لَکَفَّرَهُ

تقریر و تحریر این مراتب در لفافه ظاهر خوب نیست و حجاب انداختن است

کیف آن یار کز و گشت سر دار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد

و مقصود از اسرار علم است و علم در معنی نقطه است کثّرها الجاهلون

او را مبسوط کرده است الفاظ و استعمال لغات و رعایت سجع و قوافی

سبب کثرت اوراق و تعدد مجلدات نموده اصطلاحات غیر مانوس

را بقدری ذکر کرده اند که بکلی مقصود و معنی از میان رفته است و از اینجا

من حیث المجموع لفظی کرده اند آنچه گفته اند و وجود واقع مخرف نیست چنانچه

در تحقیق اسم اعظم اینهمه اختلاف ذکر شده است و آن یک اسم را

زیاده از صد اسم بیان نموده اند و عجب است که با وصف اینهمه

تعدد و تفصیل هنوز ذکر آن اسم مبارک نشده است بعضی الله را

اسم اعظم دانسته اند و سند باین جسته که لفظ الله از برای خدا اسمی بزرگتر

از الله نبود موسی بن عمران در دوازده این آن اسم را سبز بوداست

إنّی أنا الله دلیل است که اسم اعظم الله است و جمعی معتقد

این شده اند که لفظ هو اسم اعظم است به دلیل اینکه هو اشاره

بغیب الغیوب مطلق است و استغنای این لفظ مبارک از زبان

و از بیان و از مخارج حروف دلیل بزرگی و بزرگواری اوست و گروهی

بر آنند که حیّ و قیّوم اسم اعظم است و طایفه بیقین دانسته اند که

رحمن و رحیم اسم اعظم است و جماعتی اسم اعظم را در طی بعضی دعوات

ذکر نموده اند و این غریب است که ذکر همه اسماء مبارکه در قرآن یک

اسم را نذارد که آصف بن برخیا برکت آن یک اسم تخت

بلقیس را فی الفور در محضر حضرت سلیمان حاضر کرد معلوم شود که اسم

اعظم لفظ نیست بلکه معنی است و خداوند در آیه مبارکه اسم اعظم را

تصریح بعلم فرموده قال الّذی عنده علمٌ من الکتاب انا

آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک و محقق است

که اسم اعظم و لفظ را این معجب بخشیده اند خوانده که قبل ان یرتد الیک

طرفک بخواند و تخت بلقیس را حاضر کند معلوم میشود که اسم اعظم عبارت

از علم است و علم را در موردی به العلم نور یقذفه الله فی

قلب من یشاء وصف فرموده اند و در جای او را بنقطه فرض کرده اند

کما قال العلم نقطة کثرها الجاهلون و آن نقطه که علم عبارت از او است

کنایه از توجه کامل خداوند است و آن توجه به از جانب روح مجرد

به جسم او در او سرایت روح که عبارت از امر رب است و تسمیه

توجه به امر کند نتیجه این توجه اسم اعظم است سر الله که فرمود قبل

ان یرتد الیک طرفک صورت انجام به آنکه فرموده اند العلم نور

و گاهی فرموده اند العلم نقطة و آن نور را بنقطه فرض کرده اند بجهة آنست

ادن

او است که خداوند چنانچه خداوند رحیم و جامع الجامعه است نقطه نیز را

و جامع الجامعه است پس فانی فی الله حکم نقطه دارد و چنانچه شاه ولایت

پناه در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم فرموده که انا نقطة تحت الباء

خلاصه معنی آن اینست که منم آن نقطه که فانی فی الله شده ام و آنچه سیر کرده ام

و سلوک محض رضای خدا است خود را از میان برداشته ام و بهمین معنی است

که مولوی در مثنوی در وصف شاه ولایت گفته مثنوی تو ترازوی احد خو

بوده ای بل زبانه هر ترازو بوده ای ای علی ای باب بر افروخته باشد و با

سعد شمس آفروخته و آنکه خاتم انبیا فرموده اند انا مدینة العلم و علی

بابها مقصود از این مدینه حصار و محوطه نیست که پیغمبر عبارت از آن

مدینه و علی باب آن باشد بلکه کنایه از آنست که محمد صلی الله علیه و آله در

جنب خداوند نقطه توجه است که فنا در او است و آن نقطه بحب صورت

صغیر و لیدری و امر موهوم است و ما در باطن شهر بزرگی است که ابتدا

و انتها ندارد و علی علیه السلام باب آن مدینه است خلاصه سخن اینست

که محمد صلی الله علیه و آله نقطه توجه و فنا فی الله است و علی علیه السلام نقطه

توجه و فنا در محمد است که آن مدینه عبارت از وحدت هر کرا هوس

وصول شهر نبوت خاتم انبیاست باید از باب ولایت امیرالمؤمنین

علی بن ابیطالب علیه السلام داخل شود و اگر کسی غیر از باب ولایت در آید

بگوید از مدینه علم ازلی نخواهد دید زیرا که باب آن مدینه انحصار به علی علیه السلام

دارد و اسم اعظم توجه روح است به مدینه علم که حقیقت خاتم انبیاست

از باب ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام یا مَن اسمُه

دواءٌ و ذکرُه شفاءٌ اغفر لنا و ارحمنا و تب علینا

انک انت التواب الرحیم

دویم از اصول دین عدل است و در این معنی بالفاظ مختصر و موجز اکتفا می‌نمائیم
علما باصطلاح خویشان عدل را عبارت از وضع شیء در موضع له
میدانند و شعرا بزبان نظم چنین گفته‌اند دهنده که گفتی کمیت و
کفک جان داد بهر که هر چه سزا دید حکمتش آن داد بعرش مرتبه عالی
بفرش پایه پست ز روی مصلحت و بعضی مصلحت دان دارد دیگر
شخص بصیر از روی نادی و انصاف نظر کند میبیند که در حق او هر چه شده
از روی عدل و انصاف بوده است غیر با دفع کرد شده بود با شخص ظلم بود
دیگر حکمت بعضی را فهم ننماید حجت بر عدم حکمت و مصلحت نباید قرار داد
بلکه فهم خود را در درک آن قاصر بداند خلق بمنزله مریض هستند و خداوند
طبیب ایشان است در امراض جان اگر طبیب تجویز خوردن عسل
بمریض ننماید و در ظاهر لطف و در باطن حقیقت با طبیب حاذق باشد

و ذره از کمال حقیقی و خطا است بهترین صفات رضا بقضا است
ز خورشید گردنده تا تیره خاک همه داد و پیمانه زیزدان پاک
اصل عمده عدل خداوند در ایجاد خلق است که روح کاینات قل
الروح من امر ربی امر پروردگار است و قالب شیء مجموع اینها
حقیقت عناصر و صورت همه بقصد خلق الله آدم علی صورته
بصورت باطن انسان است یعنی این همه را در سجیت کمالی که آدم
زمین آفریده شده است بصورت حقیقت قالب مثال است که انسان
حقیقی عبارت از اوست که جایگاه روح است و محل ورود امر رب
همان انسان کاینات از حقیقت معنی و صورت بیاری خلق شده اند
و مجموع اینها فرداً فرداً اجزا و اله میشوند باقتضای حیز خویشان دیگرانست
مخلوق را هم در نوع خود شرف بینهایت إنّ أكرمكم عند الله أتقاكم

بتقوی و پرهیزکاری است پس حکم عدل را خدا داده و در این باب
فرموده بقدر ذره باحدی ظلم نکرده است و بعضی از حکما بر فقر و غنای
اغنیا از زید و عمرو ایراد گرفته اند و نوشته اند که بهترین مرتبه که خدا داده عالم
و در دنیا نتیجه بندگانش قرار داده است فقر است زیرا که هر چیزی که آدمی را
در کمون است فقر و با اقتضای مظهر اوست فقر محرک خلق است بلکه
حکما و جمیع اهل هنر که باین واسطه او را سوق حال و حصول ثروت
عزت و اعتبار در انظار حاصل شود و بهمین جهت است که همیشه
فقرا با کتابت و حکمای از صنف فقرا بروز میکنند و اغلب اولاد
اغنیا از کمالات ظاهری و باطنی عاری و عاطل هستند چنانچه اینست
که مرتبه فقر مواظبت احوال انها نکرده است و معتقد این شده اند
که شخص انسان بالذات و بالطبیعه مستوجب و مستحق غناست

واما این

واما این انها صاحب تحصیل کمال نیست بالطبع و بالفطره معدن
و منبع کمالات هستند و جمعی از خوشه چینان خرمن و حاشیه نشینان مجلس
با اختیار و محض خوش آمد لاینقطع تعریف و توصیف میکنند بطوریکه
بنحوی صاحب مسئله امر مشتبه میشود و قدری نمیگذرد که پدران ایشان رخت
از این سرای بر میبندند و اموال انها در زمان قلیلی تلف میشود
اصلی که بوده سفارا از زمان خالی باشند هر یک عقب کار خود
شان میروند چنین ایام تربیت انها منقضی شده است کوس لاالبصورت
انسان بلباس ریاست ما ابی مستبدند و ما دام العمر زحمت و بطالت
میکشند و اگر حالت ظاهری انها تلف نشده باشد فقیر عقل و علم
و ادب هستند که اینهمه خیر بزیان است و همچنین حکمت عمده فقر و غنا
اینست که حالت و عزت را از خدا و نه باید درخواست نمود از خلق

هر که از خدا خواست بلا مضایقه عطا کرد و هر که از خلق خواست همیشه محتاج

و فقیر ماند و همچنین بعضی بواسطه کسب علم ظاهر و هنرهای ظاهری معتقد

این میشوند که اسباب رزق اینها حاصل شده است و از همه کس بی احتیاج

و عزت و اعتبار را اولا و الیق هستند غرور اینها را از خدا دور میکند

و نمیدانند هنر عیب گردد چو برگشت بخت لا جرم همیشه و نیز فقیر

میمانند بطوری که محتاج ترحم سفها میشوند و از این قبیل اشخاص زیاد هستند

که هنرهای عدیده دارند فضل و علم ظاهری اینها بسیار است و ریاست

و بزرگی نمیکنند سوا جهتش این است که علم معنوی ندارند و دیده باطن

اینها کور است که از اِنَّ اللهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِین

غفلت نموده اند و همچنین بعضی از اشخاص بخدا اعتراض میکنند و از انجمله

میگویند که شیطان را چرا خلق فرموده که باعث ضلالت بنده گان شد و نمیدانند

که خدا

که خداوند حکیم است و کار هیچ یک از حکمت خارج نیست چه مصلحت ها

زیاد که در خلقت شیطان است که هیچ یک را نمیدانیم و از جمله انها یکی

این است که اینهمه خلق بواسطه وجود شیطان موجود شده اند اگر شیطان

نبود آدم فریفته نمیگردید و از بهشت بیرون نمی آمد بهشت هم که جای

توالد و تناسل نبود و بهمان یکنفر منحصر میشد پس شیطان باعث این شد

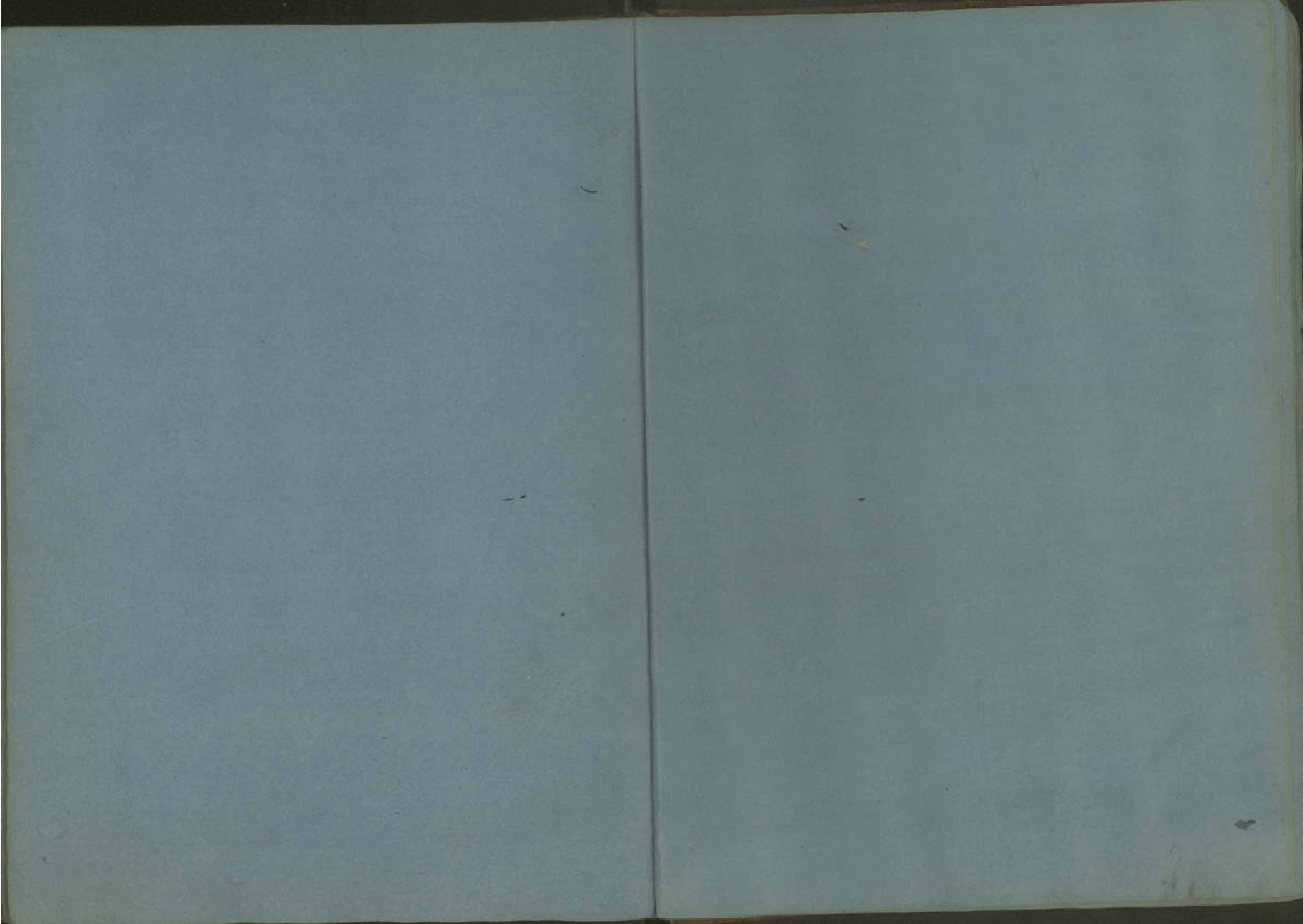
که از آدم عصیان ظاهر شد و از بهشت خارج و بزمین هبوط نمود

و اینهمه خلق از او موجود شدند و امثال اینها یک مصلحت در خلقت شیطان

ما را کافی است و باقی مصلحتها را خداوند علیم و خبیر است رب عاملنا

بفضلک ولا تعاملنا بعدلک

تم بالخیر



سیم از اصول دین نبوت است و خلاصهٔ آن اثبات عامه است از
جانب خداوند بر ماسوی الله و ما را وسیله باید که قریب بفهم است ذکر
نمایم از جمله احادیث قدسی است که خداوند تعالی اعلا میفرماید کنت
كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف
معنی ظاهرش این است من گنج مخفی بودم دوست داشتم که
شناخته شوم اظهار و خلقت خلق نمودم تا بشناسند حاصل مقصود از خلقت
شناختن خالق و مستفیض شدن مخلوق است و این معنی مقصود حاصل
نشود مگر به کثرت عدد خلق و این مسئله خود واضح است که در جمعیت و ازدحام
خلق اسباب فتنه و آشوب برپا است اگر نظم و قانونی نباشد
کارها تلف و ضایع میشود و مفسده سبب قتل و غارت و علت نقص در عدد
است و مقصود واضع که شناسایی گنج مخفی است بعمل نیاید پس خدا

لازم دا

لازم شمرد انبیا را مبعوث کند تا خلق را بخالق دعوت کنند
و نفوس را از مصالح و مضاری که هست آگاهی دهند پیغمبران را
از نور خود آفرید و آنها را بصفات خود متصف کرد و از هر عیب و علتی
معصوم و منزه فرمود که لیاقت این معنی را داشته باشند که رابطه بین
خالق و خلق بشوند و بجهت عدم تکذیب است اعجاز و خوارق عادات
برای آنها قرار داد که غیر از ایشان مثل آن عاجز باشند مصداق
آیهٔ کریمه لِيَمِيزَ اللهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ حاصل شود هر پیغمبری در عصر
خود بالهام غیبی بجهة حفظ و رتق خلق در میان امت قراری داد و قانونی
وضع کرد و آنجمله را شریعت نام نهاد تا آنکه نوبت تبلیغ رسالت بعقب
امت و شخص و حکمت خاتم انبیا و مفخر اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسید
آنحضرت بجهة حفظ حالات مذکوره و نظم عالم امکان قراری وضع فرمود

که هر که اطاعت کرد ندانست که به هر یک از واجبات و مستحبات
و محرمات و مکروهات که در میان مسلمین قرار داده‌اند بیان مفصل است
در حقیقت این بزرگوار و کلام شخص عاقل آن است که تا فکر و تحقیق نماید حسن
و قبح آنها ظاهر و مبرهن است و علل الشرایع خود کتابی است مبسوط و ما نیز
باقتضای عقل ناقص و فهم قاصر خود بعضی از آنچه را که دریافت نموده‌ایم
در این اوراق برشته تحریر در می‌آوریم ۸ تا به قصد مردم حاصل نشود
از جمله محرمات یکی حرکت قبیح لواط است لعن الله فاعله که علت
وقوع عذاب طاعون می‌شود و از جمله ادله بر حرمت آن یکی این است
که خلق از معاشرت و مباشرت نسوان باز می‌مانند تا آنکه سبب
کثرت عدد و تناسل که از حکمت است بعمل نمی‌آید و جزای مرتکبین
این امر شنیع بلا فتن سوزاندن است و در خبر است هر گاه شخصی مرتکب لواط
بشود

بشود عرش الهی متزلزل می‌شود بعضی از جهال تعجب می‌کنند که این امر جزئی چگونه
موجب تزلزل عرش با آن عظمت خواهد شد و از معنی غافلند که خاتم
انبیا صلی الله علیه و آله فرموده است تناکحوا تناسلوا فانی
اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط و امثال اینها که فرموده‌اند کثرت بشر
ازدیاد خلق است و در ارتکاب امر لواط عکس مقصود خداوند تعالی
آمده است و هر کاری که باعث بر عدم حصول مقصود خدا باشد البته عرش
متزلزل می‌شود بلکه کاینات از این حرکت و جسارت تمام در تزلزل
می‌شود دیگر از محرمات زناست که ارتکاب این امر شنیع در عالم
احداث فساد میکند مولوی ابر ناید از پی منع زکات وز زنا افتد وبا اندر جهات
و هر که در جهان از مرض طاعون و وبا فوت شود شک نیست که فاعل
آنها در واقع جماعت لوطی و زانی خواهند بود و بنا بر این قسم است یکی

با محارم و دیگری اینست بر نسوان الّا ولیکن حرمت محارم از جمله وطی با مادر

ضررهای آشکار مشخص است که هرگز عفتی قضیه با درک آنچه بلا تخواهم شد

و ایجاب ظاهر سبب نزاع پدر و پسر میشود و ازآن محبت پدر را بسبب بغض

مبدل بخصومت میکند ثانیا اگر حمل ظاهر شود موجب اختلال نسل خواهد بود که

با این وضع شخص این طفل را از انساب چه نسبت است ثالثا تقسیم امر ارث

مبهم میماند زیرا اگر غیرت پدر مستحکم نشود کار بقتل منجر میشود و در کثرت که

مقصود اصلی است نقص حاصل میشود و بفتوای عقل زنا با مادر حرام است

همچنین وطی با دختر حرام است بچند دلیل که از آنجمله یکی این است که امر نسل

که دختر میزاید باحتیاط اینکه مبادا در زیر کی حمل ببیند در غیبت پدر بشود

با در شیر و در طفولیت او سلوک میکرد در اندک وقتی همین واسطه

قطع نسوان منقرض میشد در حکم عالم که دختر یافت نشد دیگر اینکه

عقد مواصلت [?]

عقد مواصلت در میان خلق که اسباب رابطه و الفت میگردد است

حاصل نمیشود و بهیچکس حاجت باین نه باشد که داماد از خارج تحصیل

کند بلکه هم پدر بود و هم داماد و ایضا اسباب جنگ و نزاع ما بین

دختر و مادر بود که محبت با دیگر مرتبه مبدل بعداوت گشته و امر

شده و همچنین وطی با خواهر حرام است بچند دلیل که از آنجمله یکی این است

که اگر چند اولاد و یک خواهر داشته هر یک از اینها میل مواصلت او

مینمود و ناچار امر بنزاع و جدال منجر میشد در صدد دفع یکدیگر برمیخواستند

اسباب قتل و قتال میشد چنانچه اتفاق بعضی در باب هابیل و قابیل

همین حقّ است دیگر اینکه بسبب ترک مواصلت با بین خلق میشد

برای اجتماع طایفه ممکن نشود که با طایفه دیگر الفت و امتزاج حاصل شود

خلایق از همدیگر بیگانه بوده اما وطی با غیر محارم بچند دلیل حرام است

او لگد اضحی است وارد می آید و علت این مشو که طفل حرامزاده
اجنبی تا قیامت وارث اموال شود مادامی غیر حق شود تا بنا
مقصود از خلق خداشناسی است هرگز ممکن نمی شود کسی که پدر خود را
نشناخت خدای خود شناسد بشناسد تا آنکه حرف دیگر در عالم ظاهر شد
اغلب از مردمان حرامزاده بوده و این قسم اشخاص هرگز رشد و سعادت
صلاح و نجاح نخواهند بود که در زنا [illegible] مردود [illegible] خلاف شخص
حرامزاده سنگ قصف خانه رسالت است و هرگز نطفه و ولادت صحیح
ابیطالب علیه السلام نخواهد بود بلکه از جمله مبغضین آنحضرت است و در شیعه
حضرت رسالت خواص اصحاب اکثر در اغلب خلق بوده و صحبت نسب
بحب و بغض مرتضی علی علیه السلام [illegible] غلبه سلیم طبع مستقیم
تصدیق حرمت زنا [illegible] خواهد نمود ظروف و ادوات نقره و طلا استعمالش حرام شد
بکدام

بجهة این و لیکن ادویه طلا و نقره صغیر بزرگ سابقه و سامعه است و قیمتی که
حسن شود مقصود اصلی از در حاصل نخواهد شد ضایع و معطل بماند چیزی که
اسباب خیال و اندوه فقرا شود پس بهتر چنین اشیا را با خود متفاوت
نبیند زیرا که البته مخزون و مغموم بوده و چیزی که اغلب از استعمال ظروف طلا و نقره
ممنوع باشند زر سکوک را با خود حمل کنند آنکه باعث دلتنگی
و کوفتگی خاطر فقرا شود بجهت ظاهر حالت فقیر و غنی یکسان است و دیگر
خیال و اندوه بجهة فقرا نخواهد ماند سیم آنکه چون خود که خدا در حق اغنیا
وارد آورده اند اغلب از طلا و نقره است و اغنیا ممکن نبود جمیع
زر طلا و نقره را در یک ظروف مجموع بزنند و آنها را با تجمع
خانه قرار بدهند تا آنکه حق الله و حق الرعیت [illegible]
[illegible] عاقبت ضمن ظروف و ادوات طلا و نقره سوخت [illegible] حرام که

حرمت

و علت حرمت شرب خمر آنست که در عالم مستی و بیخودی انسان مرتکب اعمال

بسیار شنیعه که خداوند از ارتکاب آنها جهت ابقای نوع انسان حرام کرده بود چون

بالمثل شخص قتل و غیره بود شرب او در شرع حرام است و خداوند در قرآن

میفرماید إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ

عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ و همچنین قمار و غیبت و غیره که اسباب

فتنه و فساد و کدورت فیمابین عباد بود حرام کرد و صلت و الفت

و ضیافت و اجتماع در مساجد و جاهای مناسب را که باعث ازدیاد

مراسم یگانگی و اتحاد بود مستحب قرار داد و بالمثل [illegible] نکرد و حفظ نظام

اجتماعی و فتح باب دوستی عقد مواخات را رسم نمود و بین اصحاب

مواخات فرمود و از آن جمع سرور اولیاء علی بن ابیطالب علیه السلام

برای اخوت خود اختیار کرد و از اینجهة است که آنحضرت [illegible]

پس

پس معلوم شد هر چیزی که سبب ازدیاد اتحاد خلق و علت رابطه و الفت

مابین عباد و [illegible] است و هر چیزی که مستلزم فتنه و فساد و کدورت

شود حرام است و شارع مقدس اسلام همه از نکات را [illegible]

بهترین نظامهای عالم تلقی است که خداوند تحقق قرار داده [illegible] شایسته

امن است که در بعضی اوقات نقض و قانون او جاری باشد مساوات جامعه

را که همه افراد مسلمین را مسلح کرده و میفرماید إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ

اللَّهِ أَتْقَاكُمْ فرموده و [illegible] وجوب شخص [illegible] سبب ازدیاد [illegible]

کرد که در زمان قلیلی [illegible] و شجاعان و جاهلان و دلیران و مردمان

کافی و وافی بخشیدن هزار هزار رسید و [illegible] در موضوع [illegible]

در اجرای حدود و احکام و بذل [illegible] و قیام [illegible] حفظ خویش و اقوام

نکردها فرض الله را در میان خلق مجری داشت که اسباب کلمه

خاطر او از اطلاع احدی نماند و در روز دیگر در نظر مبارکش حکم مساوات
داشتند و بهمین ملاحظات در اندک زمانی آن بعد و قلیل جسیم کثیر
شد و بسلاطین زمین و حوالی کشور استقراض کرد حکمش در انقراض آفاق
جاری گشت جنبش ملل بعیده اطراف و اکناف را مسخر و بحیطه تصرف
آورد و چنانچه اکرات بعد از آنحضرت که از حضرت تابعین و صحابه
او بیکدیگر و ذو خلیفه انجناب بسوء الاطاعت مینمود خطاب مستطاب من کنت
مولاه فعلی مولاه را بیروی نشنیده و به الیوم اکملت
لکم دینکم تمسک و اعتنا نکردند و آیه وافی هدایه انما ولیکم
الله را اندازه نمینمودند و بهمین نهج رفتار کرد و نفس اماره
بالسوء را اطاعت نمینمودند امروز در جمیع کره ارض حکم واحد جاری بود
و در ربع مسکون دینی غیر از دین اسلام و ملتی غیر از ملت حنیف نبوی جمیع
ارکان

دولت خلیفه دوم که صد رسالت را بیرخود ساخته بودند در اسلام ضعف و خلل
راه یافت در زمان ریاست شخصی چنین بملاحظه بعضی از حدود و احکام
و پیروی سیره امام نسبت بفتوحات عراق و خراسان و ماوراءالنهر
و بعد در روم واقع شد چون نوبت سروری و رتبه رئیس با بنی عفان
رسید به تعطیل کلی در احکام ظاهر شد انواع تفنن انجناب که باعث شیوع
بود شورش و غوغای عظیم حادث شد تو بیس قتل او را
سبب و فتح فتنه و رفع اهل و اسفته کارش بهلاکت نفسش منجر
شد و بعد از آن بمصداق آیه سیجعل الله بعد عسر یسرا
رؤس مهاجر و انصار دست تولا و بتبعیت امام عالم سلونی و دارای
رتبه آنچه را اشهوار از کتف نفته ای من عرف حیدر کرار و صاحب
ذو الفقار داده و حق بمرکز جای گرفت و در آن اوقات در دار الخلافه

اسلام القدر اختلاف و انشقاق بود که آن بزرگوار از جهات نظم
خارجه نداشت در هر سری شوری ظاهر بود آن حضرت مدام در صدد
دفع اشرار و اطفاء مملکت فتنه گاهی بحرب اصحاب جمل که با کنیش عبارت
از انهاست مشغول بودند و گاهی بغزو صفین و معارضه ابن اکلة الاکباد
معویه بن ابی سفیان که قاسطین کنایه از انهاست صرف اوقات
شریف خود فرمودند و گاهی بقلع و قمع خوارج نهروان که مارقین
بطور یقین اینست جد و جهد ورزیدند چنین مدت خلافت آن امیر
المؤمنین و شرف تشریف هل اتی [illegible] ظاهر طول نکشید که بشهادت
چشید و مظهر فزت برب الکعبه آمد شعر راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود از زوال و اهیه عظمی رشته اقبال
و اقبال بکمر نه گسیخته شد رایات ظلم و جور بر بام غبار ملال عالم را
فرو گرفت

فرو گرفت حالت اهل اسلام مقتضی آن شد که دست جرأت تعدی
و غارت خاندان رسالت گشودند مجملا فرقه لیس بر سنان
زدند سری که جبرئیل شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل و الحاصل
باید از روی یقین و ایمان و رسن معتقد این شد که دین اسلام
اشرف ادیان و محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیا افضل و اکمل و اشرف
همه پیغمبران است آبای علوی و صلحاء عباد در اطاعت و انقیاد او امر
و نواهی او سعی در هر امر جستند و در هر نهی فاحشه است چنانچه اغلب انها
بندگان تقوی و تقرب مخصوص ممنوع هر کاره اند و لیکن بعضی از انها را ادراک
حجب بعدم و لیکن نخواهد بود قبله از نهی است زیرا که الکفر
انحرافات از جانب خداوند بود که زبان معجز بیان جاری
شد چنانچه خداوند عالم فرمود والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم

وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ضعیف بزرگش را به نیت کمال عقل و کیاست و فهم

و فراست که در ترقی نزولش ظاهر است ؛ تصدیق نمود زیرا هرچه سالکه معمور

داشت هرگز نزد برادران مقصود نمود از عقلی سؤال کردند که عقل بهتر است

یا علم فرمود قِیرَاطُ الْعَقْلِ خَیْرٌ مِنْ قِنْطَارِ الْعِلْمِ ؛ ثابت که انسان در جامع

عقل و علم [illegible] در اثبات اعجاز شعر قرآن معظم معجزات است که جن و انس

از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر با اعتراف و اقرار نمودند معرفت ما در حق

انبیا علیهم السلام عموما و خاتم انبیا خصوصا علت نقص انسانها [illegible] بعد

قصور از ما است که کار انبیا را از خود قیاس نمائیم و نیز این فرد

کار پاکان را قیاس از خود مگیر ؛ گرچه ماند در نوشتن شیر شیر ؛ بیت آن شیر است

که آدم میخورد ؛ وان دگر شیر است کآدم میخورد ؛ هر یک از انبیا از آدم

تا خاتم

تا خاتم سؤال میکنند که چرا باین مقام رسیده اغلب خلق میگویند که از کثرت

طاعت و عبادات صاحب رتبه نبوت شد ؛ نمیدانند که عیسی علی نبینا

و علیه السلام در مهد اظهار نبوت نمود و فرمود إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ

الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا در قصد اقرب [illegible] خاص و عام رسید

و حال آنکه بحسب ظاهر هیچ عبادت و طاعتی را مرتکب نشده و نبوی مصطفی

صلی الله علیه و آله فرمود كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ و [illegible]

علیه السلام و جسمیکه از مادر متولد شد کتب آسمانی را خواند جناب پیغمبر

تلاوت نمود سوره قرآن را بیکبار قبل از نزول میخواند حضرت [illegible]

انجناب [illegible] حالت طفولیت امر فرمود خاتم انبیا آیات

و سوره قرآن را قبل از نزول [illegible] چنانچه آیه مبارکه فَتَعَالَى اللَّهُ

الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

و دلالت بر همین مطلب میکند از جناب رسالتمآب علیه السلام مرویست

که بسلمان فرمودند یا سلمان ان میتنا اذا مات لم یمت وان

مقتولنا لم یقتل وان غائبنا اذا غاب لم یغب ولم نلد ولم نولد فی

البطون ولا یقاس بنا احد من الناس و همچنین ظهور نور حضرت ختمی مآب از آدم

تا عبد الله در صلب هر یک از آبا و امهات کرام بنحویست

که مثل خلق توالد و تناسل واقع شده است که در رحم اسبع زنان قرار گرفته

است بلکه آن نور مبارک در هر یک از آبا و امهات بطور نقل

و تحویل بوده است مثل چراغی که از چراغی افروخته شود و در وقت تولد از

تمام بدن مادر خارج شده است حدیث است که فرموده‌اند ارواح مؤمنین

از فاضل ابدان ما خلق شده است و چنانکه ابدان ایشان در لطافت مثل

ارواح مؤمنین باشد حالت ارواح ایشان چه خواهد بود بر فهمات ایشان روح

و ذکر

و قالب مطهر سلیم و ذهن مستقیم مفهوم میشود که ظرفی در رحم

زمین باشد که از خون حیض تغذیه کرده و از مجرای بول خارج شده باشد البته

مقام محمود و معراج جناب قوسین او ادنی نیست و همچنین اگر تولد نفس [illegible]

شب ... را اطفال بعد مادر مستوره به دخول کعبه نمیکردند با قطع شرافت

خانه که معظمه از کوه طور بیشتر است که حضرت موسی کلیم الله خطاب مستطاب

فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی رسیده و چنانکه در کوه طور نعل

نعلین در پا روا نباشد در حرم کعبه وضع حمل زنان با آن تفصیل بطریق اولی روا نیست

معلوم شد که تولد یافتن امیر در شب ... نیست در خبر است که چون

جناب امام حسین علیه السلام تولد یافت خاتم انبیا امر باحضار آنحضرت

فرمود ام سلمه عرض کرد یا رسول الله هنوز او را نشسته ام و پاکیزه نکرده ام

حضرت فرمود [illegible] مطهر شده و فرمود ای ام سلمه لا تراه [illegible]

خواهی کرد خداوند اولاد او را مطهر و پاکیزه کرده است جبرئیل [illegible]

و پاکیزه گردان تو را و فرزند حلال‌زاده من حاضر کن پس اسماء آن حضرت را

در پارچهٔ سفیدی زرد پیچیده به دست خاتم الانبیاء داد و آن حضرت رسول

الله صلی الله علیه و آله در بغل گرفته روی مبارک او را بوسیده و زبان مبارک

خود را در دهان شریف او گذاشت و انواع ملاطفات فرمود و جناب امام حسین

از لسان آن بزرگوار شیر نخورد و هر وقت که غذا اقتضا می‌شد حضرت

رسالت پناه به دهن خاتم الانبیاء گاهی زبان مبارک را در دهان شریف

و گاهی انگشت خود را در دهان شریف می‌گذاشت الله [illegible] که سیر شد و اگر

سفری واقع شد به همان حالت بماند تا حضرت از سفر مراجعت نمایند

که در سفر بود حُسَینٌ مِنّی وَ اَنَا مِنْ حُسَین و اسماء فدا او جناب امام حسین

به دست حضرت داد حضرت فدا او سوی آسمان بلند کرده شفاعت

فطرس

فطرس سوار از بارگاه کبریا مشکلی نموده از شفاعت است که آن حضرت

از جمیع اهل فرموده و همچنین جناب امام حسن عسکری علیه السلام روزی به حکیمه خاتون

فرمود که امشب در خانه ما باش که حجت خدا تعالی از ما در شود [illegible]

فرمای نزد او [illegible] خواهد رسید که در نرجس خاتون آثار [illegible]

حمل ظاهر نیست حضرت فرمود که امشب از نرجس خاتون متولد می‌شود

پس [illegible] آن حضرت برخواست و [illegible] تفحص نمود مطلقاً از نرجس خاتون

آثار [illegible] ندیده خدمت امام علیه السلام عرض نمود حضرت فرمود

که امشب [illegible] خواهد [illegible] وقت صبح [illegible] قرار رسید حجت خدا [illegible]

مقدم مبارک [illegible] فرمود همچنین تولد حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام

از حضرت مریم بوده [illegible] که [illegible] انبیا و اولیا

در [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی فطرس

لولاك لما خلقت الافلاك سرور گردد و نگاه نمود و از ذات

فرموده حدیث انا و علی ابوا هذه الامة محفوظ نمود بودن و حجت

وادی بنا برای آنست که خلق را از خواب غفلت بیدار کنند و عالم

را بر اسلوب نظام بیارایند که در ظاهر معتقد بوده و در باطن مقصود بکار

هیچیک نقض فعل دیگری را نکنند و انکار یکدیگر ننمودند پس بعث

نقد حیث و شریعت از چه رو که در آن وقت چه منسوخ گشت این

چه گفت که آن گفت هر یک از انبیا که مبعوث شده مقصود است

وجود واجب الوجود و تحقیق توحید بود خلایق اغلب معترف شده و ایمان

آوردند چون آن پیغمبر به رحمة عالم فانی فرمود مجید است هر روز وقت از گردید

پس به خواهش شیطان هر روز در میان ایشان خاطر هر شخص ایمان را ابطال کردن

و از چه سو تبدیل شرک نمودند و بعض رسوا شدن الله و انشعاب پس رفته او را ندادیم شد

از آنکه

که تبه و رفع این رفع و دگر روی نمود و قدر شریعت روشن شود چنانچه در بلند شد

منسوخ کند و خلق را از ضلالت و گمراهی نجات دهد لا جرم عیسی را

برسالت مبعوث کرده و آنحضرت زحمات بسیار کشیده تا خلق

به شریعت گرویده و بنیان توحید مستحکم گردید چون از این عالم گذشت حواریون

اختلاف کار روی داد و نصاری معتقد این شدند که عیسی پسر خدا است

و مادرش هم خدا است ثالث ثلثه معترف شدند چنانچه خداوند

میفرماید و اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله

والمسیح ابن مریم و ما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون

پس رضا داده لازم شد که شریعت او را منسوخ کند عقب کمک و خاتم رسل

قدم به دنیا گذاشت نهاد قول قولوا لا اله الا الله تفلحوا را منتشر نمود

تا اینکه به از شفقت و رحمت زیاده دین حق رواج گرفت و اسلام

از هر طرف شوارش چنانچه بخود آنحضرت شرف انتساب بود اشتراک داشتند

امم همه داشتند و در جواب حدیث لا تجتمع امتی علی الخطا حجت قاطع است

نمی‌آرند که من بعد از ختم اجتماع نمی‌کنند و دیگر حجه دین آنحضرت تا قیامت

ماند و هرگز منسوخ نخواهد شد زیرا مصطفی نبی آخر زمان بود و این از الطاف حق است که دیگر نبی

نفرستاد این تا بشود بعضی از خطا در این حدیث شرک است و هیچ خطا

بالاتر از شرک نیست تا حالا که هزار و دویست و شصت سال از هجرت

آنحضرت میگذرد هرگز خطای شرک در میان امت ظاهر نشد چنانچه

در امت انبیای سلف این خطا شایع بود تا آن پیغمبر دیگر حجت ایشان

منسوخ میکرد و در دین اسلام این خطا هرگز نشد و دین تا قیامت ماند له معقبات من بین

یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله ان الله لا یغیر ما بقوم حتی

یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال

و است

و است پیغمبر بعد از حضرت رسالت حدیث لا یجتمع امتی علی الخطا

را ما و دیگر اجتماع بر هم سقیفه و صحت بیعت ابابکر نموده و در حضرت

از این خلافت ظاهری منع کرده نص صریح آیه انما ولیکم الله و رسوله

والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون

و حدیث مبارک من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد

من عاداه و انصر من نصره واخذل من خذله را بطاق نسیان گذاشتند و حالی که

است همه در انضمام اجتماع میکردند این اجتماع بخلافت ابابکر و بعد عمر

و بعد عثمان و بعد از قتل عثمان و قتل او از خلافت اجتماع نمودند لکن

خلافت عثمان از جانب خدا تعالی بود چگونه است خواستند او را

از خلافت عزل و منع کنند ما هرگز نشنیده‌ایم که امت انبیای

سابق اعم از مومن یا فاسق اجتماع در عزل پیغمبری از پیغمبران خدا تعالی

نموده باشند یا وصی و خلیفه انبیاء سلف از شغل وصایت و خلافت عزل

کرده باشند یا تغییر و تبدیل شده و گویند حضرت پیغمبر [illegible] منصب نبوت

که خلیفه موسی بن عمران بود خلافت بعهده سامری باید باشد تا وقتیکه پیغمبر

استعداد این کار را حاصل کند معلوم شد اگر کار خدا ابتدا برگزیده دیگر را

نبوت و خلافت اختیار کرد و مخلوق قادر بر عزل او نیستند و اگر

اطاعت او را نکنند و کاهی [illegible] خلفای غیر منصوص اختیار کرده

خلق بوده منصوص از جانب خدا و رسول نبوده که است بر عزل

عثمان اجماع کردند اختیار که منصوص بحکم آیات و اخبار امر و صحابه است

و خلافت حضرت خاتم انبیاء با امیرالمومنین علی بن ابی طالب است

و مقصود از حدیث لا تجتمع أمتي على الخطا خطای شرک و کفر است

که الحال در است رسول خدا واقع شده و منع بیعت ابوبکر دارد

الحکم

بجهت آنکه شیعه از زید و اسلام الا نادر نشنیده اغلب اوقات است و در عهد او

با هم اجتماع نکردند و لفظ است در حدیث مذکور لفظ عام است و اراده خاص

ببعض حال بعضی در زمان حال زمانه ایراد اجماع در بیعت خلفا و قتل

عثمان و بیعت مرتضی علی و اجتماع حرب جمل و صفین و نهروان

و ریاست معاویه و بیعت یزید و قتل جناب امام حسین مجموع این

نقاصیب با اجماع است جناب پیغمبر بوده با حکم این حدیث جمیع این

وقایع را تصدیق کنیم و انکار ننمائیم و حال آنکه همه با هم ضد و نقیض

و صحت آنها در وفق قانون شریعت روا نیست و اگر گویند

که اجماع در امر خصوص خواص است عامه را در آن مدخلیت نیست

جواب گوئیم در سقیفه اجماع عوام بود از خواص کسی حاضر نبوده است

که از خواص است که علی و عباس و عم پیغمبر و حسنین علیهم السلام

و سلمان و مقداد و اباذر و عمار رضا اخص هستند وان کنت

بالشوری ملکت امورهم ٭ وکیف بهذا والمشیرون غیب یعنی از

خواص اصحاب در سقیفه حاضر نبودند الواسطه و اشرار همه متفق

شدند و دیگر خواص سلوک فراست شرع نمانده چنانچه این قائل محقه در علم

متنبه بوده است شعر ٭ چو در بشر زنده یک را ٭ با همه شد رو صلابت

که اوست ٭ مورچگان را چو بود اتفاق ٭ شیر ژیان را بدرانند پوست

بالجمله حاصل اعمال اینها این شد که خلق را لیاقت نصیحت دیگر راه

انداخته اند و چنانچه خدا فرموده که یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ٭

ولقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی وکان الشیطان للانسان خذولا

وقال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا

ازین آیه ظاهر است که مقصود از قرآن خلیفه حقیقت و منظور از اتخذوا هذا القرآن
مهجورا

مهجور الکتاب و مفسرین آیه مبارکه عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی

هم فیه مختلفون را به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تفسیر کرده اند

باری که غرض از بیان نوشتن مطلب و نه تشبث بقول عبارت

و تشنگی لفظ نه درخورده گیرند که مقصود عبارت آرایی نبوده است

که وضع الفاظ برای فهم معانی است هرگاه بدون ذکر الفاظ معنی مفهوم

میشد از الفاظ استغنا حاصل بود و غیر از قیل و قال حاصلی و فایده

نیست چه او نه مقصود خلق سوای دل فقط بوده اند چنانچه گفته اند

شعر ٭ الا تا که حال و قال نادان و دانا ٭ احوال جز شکسته دل ادل و دانا

گر خواست از سینه سوزان شنیدن ٭ ور دوم ترنم بال لا لا لا دانا

ذکر الفاظ بجهة خلق است که فهم مطلب و درک معانی کنند چنین

فی الجمله مطلب مفهوم شود اعوجاج الفاظ و نه تشبث بقول عبارات

کار سهل و مختصری خواهد بود **فکر** تا بر دل سالک گرم و حالی را

تا در دل سالک گرم و حالی ساری نشود طریق تعلیم فکر فارغ نبود گرچه گفت لفظ

نافع بود عالم معنی و تفکر از عالم تقریر و تلفظ برتر است بسیج طالب تر الله

از تفکر نیست و از اینست که گفته‌اند تفکر ساعة خیر من عبادة

هر معنای که شخص سالک صاحب شود از تفکر خواهد بود پس ذکر الفاظ از روی

اضطرار است انبیا و اولیا احادیث را با قصور فهم بشر

با الفاظ مختلف فرموده‌اند و در معنی مجموع آن الفاظ یکی بود هر کس بقدر ذوق

و فهم خود چیزی دریافت نمود که دیگری با آن چیزی که دیگری فهمیده نبود

نه آنست عجب اینست که از آن الفاظ هر که هر چه فهمیده درست فهمیده

بود سبب کم اختلاف فهم سالک است و هر یک از انبیا و اولیا

اصحاب چندی داشته‌اند که صاحب سر ایشان بوده‌اند شکی نیست که اسرار ایشان

به پیرایه حال و حال ایشان بود از اسرار غیبی و صنایع الهی که عامه

خلق محرم ایشان نبوده‌اند و وقت و موقع با صحاب خاص سپرده‌اند و ایشان بالا

نمی‌سپرده‌اند از ابراز در نزد خلق زیرا که فهم ایشان قاصر است از ادراک

مطالب عالیه نمی‌گنجیده بلکه از عدم ظرفیت و بصیرت کافر می‌شده‌اند

و یا گوینده را تکفیر می‌کرده‌اند و باعث زجر و زحمت او می‌گردیده‌اند پس

ناچار در خفای اسرار کوشیده‌اند و گفته‌اند که با اهل و با احتیاط آنکه

مبادا ابدا تا اهل نباشند از تحریر هم احتیاط و اجتناب کرده‌اند

و بهمین ملاحظه گفته شده خذ العلم من افواه الرجال مقصود از علم

علم مبدا و معاد است و منظور از رجال مردان سالک طریقت و بهمین جهة

شریعت و طریقت و حقیقت در اسلام شرط است شخص کامل است

که دارای هر سه مقام باشد طریقت و حقیقت بدون شریعت صورت

نه‌بینند و انجام نگیرد هر که ظاهر شرع اسلام شود تارک شود از راز حقیقت

و طریقت بهره ایست و آنچنین شخص از زمره ملکیس و از جمله اولئک

کالانعام بل هم اضل خواهد بود و همچنین شریعت بدون طریقت

حقیقتی ندارد و لفظ راست از معنی بری و بیگانه علم قال است حال

از و حاصل نیست و این چه امر بدون فهم حقیقت ضایع و باطل است

بدانکه عالم فرد گرفته نور ولایت است که حقیقت ولایت کبری است

ولایت فرد گرفته نور نبوت است که حقیقت آن عرش است

که این چه سر شخص نه اند معنی لولاک لما خلقت الافلاک هرگز

فهمیده نتواند شد و از معنی الرحمن علی العرش استوی مطلب نمی فهمند

و نمیدانند که سبب الطاف خداوندی محمد صلی الله علیه و آله و آل طاهرین

آنحضرت چه چیز است که او سوی مخاطب بخطاب لولاک لما

خلقت

خلقت الافلاک نفرماید چه چیز است به چه علت و ولایت خاتم انبیا است

باعث انهمه حرمت و خصوصیت قبل از آنشد که به جنت آسمان

چرا در شب معراج خطاب الا حبیبی یکرد به حکم امیر المؤمنین علیه السلام

چرا در آفاق و انفس جاریست و آنحضرت به چه جهة قسیم النار والجنة

است بدانکه در هر دو عالم که خداوند از لطف آفرینش فرموده هیچ چیز نیست

و تحمل تابش نور خداوندی را نداشت چنانچه در احوال حضرت موسی

فرموده فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا فلما افاق قال

سبحانک تبت الیک و انا اول المؤمنین چنانکه شنیدی موسی پیغمبری در کوه شد

و مرتبه و شد که وجودش در صبر و شکر طاقت تابش نور پروردگار را نداشت

باشد سر رمز این طریق اولی قدرت تحمل نخواهند داشت پس عرش را

که حقیقة نور محمدی است آفرید و نور خداوندی را تا به دل گرفت و همچنین

هیچ موجودی طاقت نور عرش را نداشت پس خداوند کرسی را

که حقیقت نور ولایت است آنجا فرمود که نور عرش بر کرسی تابش

کرد و از نور کرسی آسمان و اهل آنها خلق شد و ارضین و ساکنین

آن ملحوظ ظاهر گردید که اگر عرش نبود کرسی ممتنع الوجود بود و اگر

کرسی نبود از آدم و عالم اثری نبود پس حقیقت محمد و علی علت ایجاد

است اگر بواسطه این دو نور نبود خلقت عالم از حیز امکان خارج بود

و معنی الرحمن علی العرش استوی اینکه عرش بجمیع مخلوقات مستولی

و محیط است و خداوند عالم احاطه بعرش دارد و مراد استیلا و استقرار است

و غرض از معراج رسیدن بحقیقت است و خاتم انبیا در لیلة المعراج

عروج کرد تا بانتهای حقیقه خود رسید که مقام قاب قوسین او ادنی

است که یکی از آن دو قوس آخر درجه واجب و دیگری اول درجه

ممکن

حکمت و در تفصیل معراج نوشته اند که براق از رفتن باز ایستاد

رفرف حاضر شد و جبرئیل در محلی توقف کرد حضرت فرمود سبب

ایستادن چیست عرض کرد که مقام من اینجاست زیاده از این قدرت

ندارم مثنوی اگر یکسر موی برتر پرم * فروغ تجلی بسوزد پرم * و مقام

در اینجا عبارت از حقیقت است که جبرئیل تا انتهای حقیقت خود

در خدمت آنحضرت همراهی کرد چون حقیقة آنحضرت فوق الحقایق

بود در معراج هیچ چیز قدرت همراهی با او نداشت و از این جهت

بود که پیغمبر صلعم بجبرئیل فرمود که حقیقه خود را بمن ظاهر نما و بالصورت

اصلی خود جلوه کن و جبرئیل از خاتم انبیا استدعای دیدن حقیقه او

نکرد و سبب آنکه قدرت دیدن او را نداشت نعم ما قال مثنوی مصطفی

بیفتد بیهش جبرئیل * که چنانکه صورت ثبت الخلیل * در مرا انتها

محسوس انکار ؛ تا به پیغمبر کلا نظر ره دارد ؛ گفت خود را و طاقت

نبود ؛ حس ضعیف است و تنگ سخت آمدست ؛ او را ولی

هست حس من سقیم ؛ لیک در باطن یکی خلق عظیم ؛ گفت بنما

تا ببینم این چه ؛ تا چه حد حس ادعا است وبعد ؛ شهپری که گرفت

شرق و غرب را ؛ از مهابت گشت بیهش مصطفی ؛ چون ز بیم در

ز سر بیهوشی ؛ جبرئیل آمد و در آغوشش کشید ؛ و مقصود از شهپر

که شرق و غرب را گرفته بود ظاهر شدن حقیقة جبرئیل است که بود از

کرسی محیط بر آسمانهاست و این جا در مقام استغنا وقتی بود که توجه

بقوس نزول داشت و مقیم کره ارض بود و در شب معراج که نقطه

قوس صعود بود جبرئیل در اول مرحله باز ماند مثنوی احمد ار بگشاید

آن پر جلیل ؛ تا ابد مدهوش ماند جبرئیل ؛ چون گذشت احمد ز سدره

و مرصدش ؛ و در مقام جبرئیل و از حدش ؛ گفت او را هین بپر

اندر پیم ؛ گفت رو رو که حریف تو نیم ؛ باز گفتش کز پی آ ای ره‌نما

گفت روز من بیش حال او ستر زیست ؛ باز گفت او را بیا ای

پرده سوز ؛ من به اوج خود نرفتستم هنوز ؛ گفت بیرون زین حد ای خوش

فر من ؛ گر زنم پری بسوزد پر من ؛ حیرت اندر حیرت آمد زین

قصص ؛ بیهشی خاصگان اندر اخص ؛ اندرین شعبه را که کنم

شیر بود عکس جنبه کور کن ؛ بنده کن شک سخن با نیست سالها ؛ و اکنون

انبال قبل ما بشنت را ؛ در معراج لطف راجان و اخص در حقیقه رکاب رفت

که حقیقه مقام استغنا و شیرست و در حالت قوس نزول که در ورود در

کره ارض بود منهی به حال شخص است که در انظار صدیق بجنبه سر ایشان ص

نشده و محفوظ بود در لیلة المعراج که نقطه قوس صعود و رسیدن مقام محمد بود

هر قدر از کمالات نبیه ثبت شده چندین هزار مرتبه رفعت و جنبه انجذاب

افزوده شده تا وقتیکه بعرش رسید و عرش با آن عظمت که بر ما سوا

محیط است از وجود محمد صلی الله علیه و آله پر و محتمل شد بطوریکه هیچ جزئی از اجزاء عرش الهی

نبود که از انوار وجود مبارک خالی باشد باز در قوس نزول منتهی بمقام

اسفل شریعت شد و در سرای ام هانی قرار گرفت و بعضی از علماء در علم

انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام تردید دارند که علم ایشان حضوری است

یا حصولی و هر یک در صدق مدعای خود اقامه دلیل نموده‌اند حقیقت

آنست وقتیکه انبیا و ائمه طاهرین توجه بعالم حقیقت خویش دارند

که محیط بر ما سوی الله است دارند در آن وقت علمشان حضوری است

و در غیر آن وقت حصولی چنانچه شاعر گوید شعر یکی پرسید از آن

گم کرده فرزند ⁂ که ای روشن روان پیر خردمند ⁂ ز مصرش بوی پیراهن

شنیدی ⁂ چرا در چاه کنعانش ندیدی ⁂ بگفت احوال ما برق

جهان است ⁂ گهی پیدا و دیگر دم نهان است ⁂ گهی بر طارم

اعلی نشینیم ⁂ گهی تا زیر پای خود نبینیم ⁂ اختصاص بالبصیره که در

معراج ایراد خرق و التیام را وارد می‌آورند وجود انبیاء و اولیاء

از خود فانی گشته و شبیه آینه‌اند **مثنوی** در صفای روحهای

پاک است ⁂ روحهای تیره و گلناک است ⁂ این صدفها نیست

در یک مرتبه ⁂ در یکی در است و در دیگر شبه ⁂ ارواح صدیق

ابدان محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله خلق شده است تا بس آفتاب از نور بدل

خرق و التیام مشهود و نظیر آنها بسیار است که ذکرش سبب

تطویل خواهد بود و اگر محمد صلی الله که هزار درجه از جبرئیل و همه ملائکه الطف است

معراج روح چرا باید در آنها خرق و التیام حاصل شود اگر گوینده

و جبرئیل شبیه لدیر بود و خاتم انبیا شنیده بود جواب کرده که جبرئیل
هم بصورت دحیه کلبی بر او شده و در واقع این مجتهدان اهل اسلام است
هر کار با کمال از خود قیاس کنند و در ضمن اظهار فضیلت که اند
عامه که العوام کالانعام این مزخرفات را حفظ و ضبط نمایند
شیطان هم اغوا کنند که مرتبه شکر معراج میشوند و رسیدن خدا را اگر
سنیانند و قسیکه حقیقت نبی و ولی نشناختند آدمی و در این امری
اشتباه کنند فهمیدن احادیث شکوه و آیات قران اشکال کرده
داشت انکار معراج نمی کنند و میدانند که معراج رفتن محمد از قبیل
اعجاز و خوارق عادات نخواهد بود بلکه علامت اوست
چون است و معارضه و طرف مقابل و نزاع بود با ابوجهل و ابو
لهب و ابوسفیان و غیره از خوارق عادات اکتساب میشده

خواجه حافظ

خواجه حافظ من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد
درین دیر خراب آبادم چون دانستی که فرشته حقیقت محمد است
بدانکه فرشته حقیقه شیطانست محمد نور و شیطان در ظلمت
با یکدیگر مقابله دارند اشخاصیکه شیطان اند در مقابل رحمن سیه اند
و یزدان و اهریمن و فاعل خیر و شر قائلند مشرک هستند و شرک
جمع عبارت از همین است بدانکه شعر حب و بنات راس
هر خط از خط کاینهم ایمان غلط و بزرگترین حب و بنات حقیقت
حب است که آدمی را ابید نموده باشد موتوا قبل ان تموتوا اشاره
بدوست یعنی بدل خود و شهوات او میران که مردل او باشد
زنده کارند روح است و از اینجاست که گفته اند اقتلونی اقتلونی
یا ثقاتی ان فی قتلی حیاتا فی حیاتی طبیعت

و در همین بد نیست و معارضه با او کردن امر عظیمی است چنانچه خاتم الانبیا
فرموده رجعتم عن الجهاد الاصغر علیکم بالجهاد الاکبر اصحاب عرض کردند
آیا جهادی بزرگتر از این است که ما در رکاب شما با کفار جهاد میکنیم
حضرت فرمود جهاد با کفار جهاد اصغر است و با نفس اماره بالسوء
جهاد کردن جهاد اکبر است و سعی این است که جهاد یعنی جنگ کردن
با دشمن خدا و رسول و شاه ولایت احق از این است که مخلوق و دشمن
او باشد چونکه دشمن رسول خدا در واقع دشمن خدا است با آنچه کفار دشمن خدا
لکن صدق می‌آید معلوم میشود از این حدیث که دشمنی نفس اماره بالسوء
با رسول خدا بزرگتر از دشمنی کفار است با آنحضرت زیرا که آنحضرت
در این حدیث مبارک جهاد با کفار را جهاد اصغر فرموده و جهاد نفس را
جهاد اکبر و نفس بهیمی دشمن بزرگ خاتم الانبیا است زیرا که خلق شده

از بهیمی

از بهیمی است و مطلق بهیمی حقیقت شیطانیست که معارض آنست
بالضد چونکه نور حقیقت خاتم الانبیا است بطوریکه نور دشمن ظلمت است
ظلمت هم دشمن نور است انکار سجده شیطان با آدم بواسطه عداوتی
بود که با نور خاتم الانبیا داشت که در صلب آدم بود پس عداوت
شیطان با آدم بالتبع بود و این بهیمی بالطبع و بالذات دشمن
خاتم الانبیا است و بهمین جهة آنسرور خلق را بجهاد اکبر که جهاد با نفس باشد
ترغیب و تحریص میفرمود و آنکسی که متابعت نفس خود نمود روح او
بالذات و بدن او بالتبع حرمت خانواده رسالت است چنانچه
سلمان و اغلب صحابه آنحضرت اینچنین بوده‌اند و آنحضرت در شان سلمان
که میفرمود هنیئه نبت و نیار الخلق مبدا او و از خود خلع میفرمود چنانچه
فرموده است من از دنیای شما سه چیز اختیار کرده‌ام عرض کردند آن سه چیز

کدام است فرموده الطیب و النساء و قرة عینی الصلوة و سبب خوشبو

چیز آن بود که بوی خوش در روحانیت استعمال آن کنند و نقص شیطان را

و لازم و ملزوم این حال است دفع سکینه و تا حب نسوان آنچه

و شاملی است که تعدد در ازدواج حاصل شود و تا صلوه اطاعت

پروردگار و ضعیف نسبه داد و ساختن چیزی که از حقیقت شیطان

خلق شده است امری است که حقیقة آن ملعون از ارتکاب آن

اجتناب و نشست عادی جزء از اجزای رور البعیده و ادارند به

اصل حقیقت مسائل شود و سهل واسطه است که فرموده الصلوة عمود الدین

لو قبلت قبل ما سواها و لو ردت رد ما سواها

اول امری که نفس سو و ایمان حفظ سکینه نماز است که از رکوع و سجود مرتب

شیطان لاحاصل دکر کنم شود دوم روزه گرفتن است که او را ضعیف و قوت

اول اگر سکینه سیم حج است که نفس کافر سو عنفا و قهرا از زیارت بیت الله

ببرند چهارم زکوة است که زینت دنیا و مال و دنیا را از وجه از دکبینه پنجم

جهاد است که ظاهرا در سوم و در ساد حق خدا او رحمت و القای ملت اسلام

ببیر است و با نجه طلبای فرمود و منع و منهج است دا اگر کسینه در صورت

در قتل نفس قصاص و دیه چرا مقرر است در جواب گویم که اوله

قصاص و دیه در مومنین است قتل کفار غیر از تابع اسلام مباح است

تا بنا این احترامی که بدل را است بواسطه انسکه شافع از دو شرب

شود و در زیان نفوس مطمئنه و این احترام از برای بدل بالذات

و بالاصالت نیست بلکه آنست که مرکوب روح واقع شده است که

انسان حقیقی عبارت از روح است و دیگر آنکه زمان ازدواج است که

از و مخصوص شود و این شافع را در احتمال بر داشته است نیز که را که

گوسفند سلاطین که بکشند در شرع از برای او دیه مقرر است زیرا که حافظ
اغنام بعهده است در صورتیکه حفظ اغنام سبب دیه شود مرکب
شدن روح و باعث کثرت عدد بودن البته اسباب احترام
ظاهر است چون دانستی که اهل دنیا و شاید متابعت کننده گان
نفس اماره و دشمن خدا و رسول میباشند بلکه خدا وند از جمله نعمتهای
اهل دنیا را از و محروم داشته است یکی آنست که مال انها را
عاید فقرا و مستحقین نمیکند هر قدر بظاهر انفاق و احسان کنند و قسمت به
نفس شوم معلوم خواهد شد که این اشخاص جمیعا شیاد و طرار بوده اند روزی
هرون الرشید بهلول را طلبید و وجهی داد که با ارباب استحقاق
قسمت کند بهلول بواسطه عقل و بصیرتیکه داشت مال ان ملعون
قابل و لایق فقرا ندانست مجموع ان وجه را بتاراجی قسمت کرد این خبر
بسمع

بسمع هرون رسید بهلول را در موقف عتاب بازداشت
بهلول حقیقت امر را از و مخفی داشت و از روی دیوانگی جوابها
گفت که خود را خلاص داد و او را ساکت کرد گفت من این وجه را
باشخاصی دادم که خدا بانها داده است از فقرا دادن شایسته
ندانستم بهیچ جا خدا بانها نداده من در عقاب تأسی بخدا کردم باشخاصی
دادم که خدا بانها داده است هرون خندید و از جرمش درگذشت
و یکی انکه دولت اهل دنیا از انها مخفی و محتجب است همینه دشمنان
خود را دوست میانگارند و انها را تربیت میکنند تا هلاک انها
بدست ایشان قصبه پرستان لبونه چنانچه فرعون موسی را بفرزندی
اختیار کرد و او را تربیت نمود اخرالامر هم بدست انحضرت از
غرق آب بسبب عذاب رسید بلکه لعنت کذب با نسبا خطاست

وعده و وعیدی که دلها را به مجموع انبیا از جانب پروردگار است خاص
و کلام کلمه از روی غرض و هوای نفس گفته باشند هوا در انبیا نبود که
بود هو بود فرایض انبیا را حاجت به بیان و برهان نیست فرد
آن نسیم را بیا از چمن است بیا از سموم گلخن بوی صدق و
بوی کذب کرد کیر است بیا در نفس چون مشک و سیر
بوی اخلاص و نفاق و غیره است بیا همچو عود و انگره گرد آید بر
از وده دل از انسان فاسقه نفوس که کلمه خشونت ابو جهل و ابو لهب و امثال
انبیا نسبت نکاتم استاعت نفس بود که از طرف خدا نبود و اما ل
عصمت انبیا هرگز بودیه چیزی آن اقوال آلوده نشود فرد
ماه بر صدر فلک زد شب روان سیر را گفته است از بانگ سگان
این سگان عو عو کنان بر بدر او ره او سیر بر صدر او هلال
باران

باشد تا مختصری از آن احوال آورده شود ما دهر را زمین دیدن اعجاز نبوی
نخشیده و انحلال الکفار بکلام انبیا است جمیع انبیا و اوصیا
انبیا با من در دل بلند بوده یوشع که وصی حضرت موسی بود باز وجه حضرت
موسی جنگها کرد و زحمتها کشید تا شهر او سلطانگاه کرد و مرتضی علی در خیبر
جمل و صفین چه زحمتها دارد آنچه خبر از حضرت رسالت منتخب صدر حکایات

... اخراهم ... فرموده اللهم ازلنی ازلنی ازلنی حتی یقول علی و معویه
و این ازلهای مخفیه است ... که ... و ... و از
خصوصیات خاتم انبیا است که معجزه عجیب از انبیا در عالم باقی
نماند مگر اعجاز انبیا را بعضی از معاصرین دیده و ... روایت
شنیده و اغلب خلق در وقت دیدن و شنیدن انکار نموده
و استهزا کردند مگر عصای موسی و اژدها شدن و ...

مخصوص بحضور آنحضرت بوده بلکه این ارزانی عموم خلق در همه
وقت امکان نداشت اعجاز و کرامات عموم انبیا همین حالت را
داشت بعد ازو قلیلا بعضی از اوقات برای العین دیده اند و تمام
خلق از السنه و افواه استماع نموده اند که در فلان روز با فلان
تاریخ از فلان پیغمبر چنین معجزه و کرامات ظاهر شده است و اغلب
این اشخاص بمصداق ع شنیدن کی بود مانند دیدن حمل بعجبه
ضبط نکرده اند و اما معجزه که کائنات حضور و غیاب مساوی است
اعجاز بزرگ ابدی از آنحضرت باقی است که تا نفخ صور جن و انس
از اتیان بمثل آن بعجز و قصور اعتراف دارند معجزه که خواص سوره
در خور است کلام خداست که حیث آیه مبارکه قل لئن اجتمعت الانس
والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم

لبعض

لبعض ظهیرا شرق و غرب عالم را فرو گرفته است یک حرف و کلمه
از قرآن سهو و بر هزار سال بعد از کتاب پیغمبران محفوظ و مستور داشت
بعضی خوانندگان اگر اندک سواد و فهمی در شخص باشد میداند که این
کلام رطب و یابس نیست که خوانند و بعضی نداند قول حق است
از زبان دیگران نه همچو ما اند سبب اختلاف بالجمله اهل هر
علم و فن چیزی از قرآن فرا گرفته اند که وضع بانچه نسبت
ندارد و فصحای قوم ختم مراتب فصاحت شکسته و از سیاق و قوام
صح
کلام محقق دانسته اند در کار شد نسبت ان هو الا وحی یوحی است
قابلیت خالق بشر است که بکلم و بالحق انزلناه و بالحق نزل
از فرار و نشر نقوش زده شده و شعرا فهم سجع و قوافی نموده اند
اهل حال سلاحاتی از تلاوت قرآن و تا تدبر در معانی آن حاصل نموده

که صدور نشر از مذاق جان هرگز به رشته‌های ایمان سوا نبودت

آیهٔ مبارکه الصابرین والصادقین والمنفقین والقانتین والمستغفرین بالاسحار مؤید گردید

شعارهای رزم هم غلبه بر خصم سوا از آیهٔ مبارکهٔ الان خفف الله عنکم وعلم ان

فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین وان یکن منکم

الف یغلبوا الفین باذن الله والله مع الصابرین آموخته‌اند صاحب

عدل قانون انصاف سوا از آیهٔ یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض

فاحکم بین الناس بالحق حسن کرده‌اند و همچنین حکم ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب

مبین اهل هر علمی حکمی ادا از قران فرا بگیرند حتی اطبا حکمی خلاصه

صحت ابدان سوا ورتبت کلوا واشربوا ولا تسرفوا دیده‌اند

و اهل زراعت فهم حفظ محصول سوا از آیهٔ کریمهٔ قال تزرعون سبع سنین

دأبا فما حصدتم فذروه فی سنبله الا قلیلا مما تأکلون و انشاء

هر که

هر که بقدر فهم و فراست خود علمی و حکمتی از قرآن آموخته است و

بهمین جهت خاتم انبیا فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی

و لا معجزه که عادهٔ سوا در خور است رسوم و قانون آنحضرت است که

در فنون جهانگیری و مملکت‌داری سرآمد عالم است بعد از چند

تدبیر و حکمت کفایت منیفه ملک رقاب چندین هزار نفوس حکمش

در آفاق و انفس جاری تخت خاقان و بخت هرقل تاج کسری و قیصر

قیصر با خاک برابر شد این همه شوکت و حشمت که آنحضرت و اصحاب

آنحضرت سوا حاصل شد بجهة قانون و قواعدی بود که شخص نفیس

وضع فرموده بود تا آنکه در ذات آنحضرت این قانون را وضع و محفوظ

بود هر ساعت شوکت دولت و ملت و وسعت مملکت و مکنت

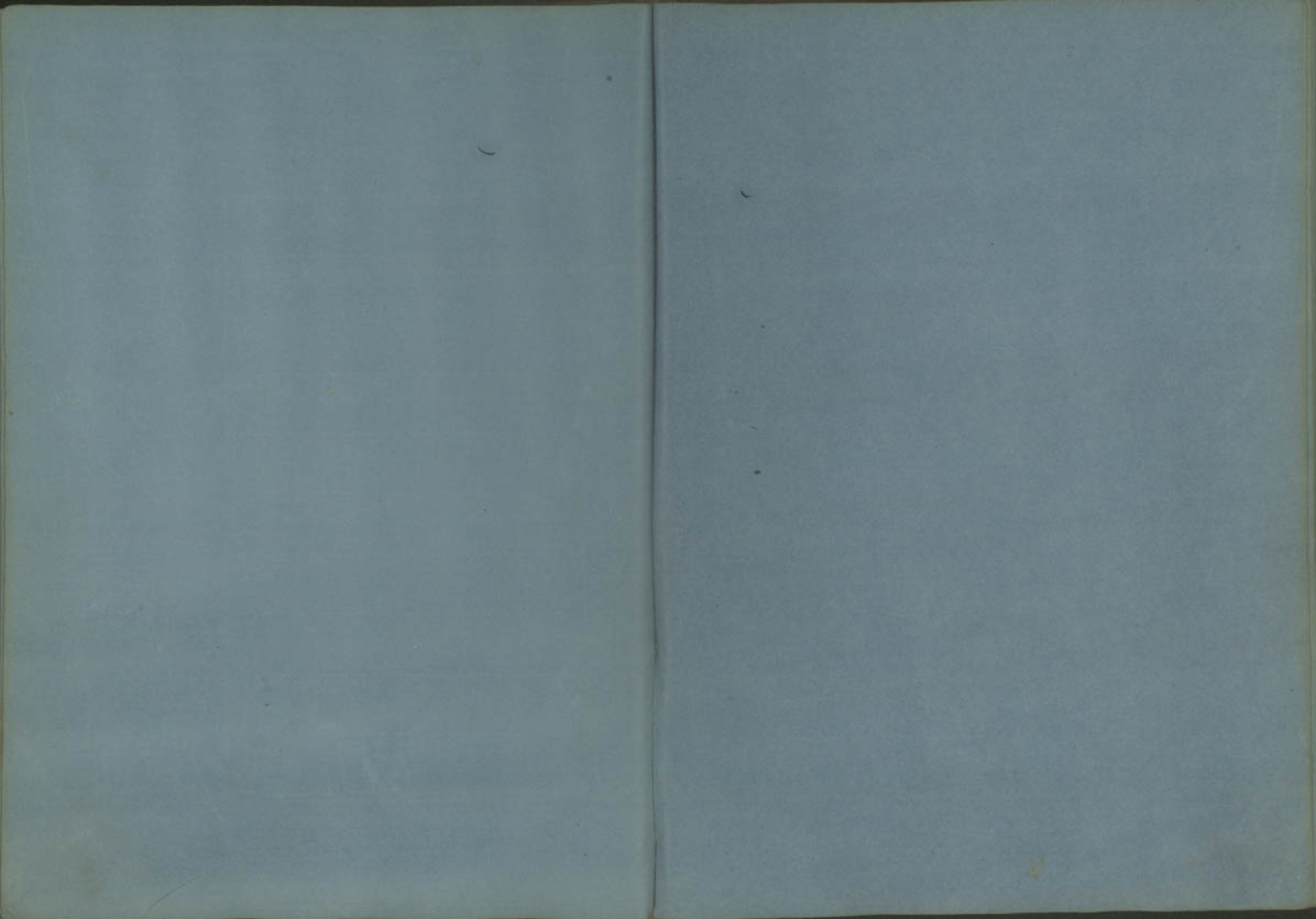
در تزاید بود هر قدر ضعف از الطریقه و اسلوب کاسته‌اند از قدرت

و شوکت و رفعت انها کاسته شد تا کار بجائی رسید که قواعد شرع
در اسلام متروک و در کفر منهمک شده که هر ساعت بر شوکت و اعتبار
انها می افزاید همین یک ملاحظه اغلب رفضی و منزوی اند که زبان
قلیل از زبان عرب که همیشه بنا بدلیل معروف بوده چه اشخاص بزرگ
معتبر هم رسیده که اوراق کتب تواریخ پر از وصف انهاست و قتیکه
رعایت اغلب رفضی و منزوی از زبان برداشته شد خبری نگذشت که
بازشان روزافزون ضایع و منصرف شده نسقصوص ذکر انحرافات
اعجاز اعتنای سلف در واقع حاصل نه است عصای موسی که از در
هزار مرتبه اژدها شده و از ید بیضا رکن منصا به رخشنده بجای عیسی
فقدان مبتلا پوسیده زنده شده و اکنه دارن عقیق شفای یافت
بابجای صالحی ناقه از سنگ بیرون می آید که نه مردم از شر او منتفع شدند

دفعه

و نه شقاق بار از بدی سعدی دیگر حمی میکرد بلکه بقدر قوه مرتفع باد
حیوانات سومیه و نها سوا عقب گرسنه میکند است و همچنان عقب
معجزات سوا غیر از از ام خلق نمی شود و لا قانون معتبره عقل
کل و بالای سید محمد مصطفی صلی الله علیه و آله این زبان را در عهد
این و آل آسیه دارد قند ز صد هزار ان
سربریان و بستان تا آل
سرا هی حبال
و صلی الله علی محمد و آله
الطیبین الطاهرین





ج دوم از اصحاب و بعض امامت است و باید دانست که

نبوت و امامت توام هستند چنانچه تعیین نبوت از جانب خدا است

تعیین امامت هم از قبل اوست امامت بمعنی ولایت است از

صفتی که در نبی موجود است ناچار در ولی باید موجود باشد بطوریکه حکم نبی

در ماسوی الله و عالم امکان جاری است حکم ولی هم جاری است

امام یعنی شخص معصوم مفترض الطاعة از جانب خداوند باید فهمید که

طینت نبی و ولی یکی است بدلیل اینکه خاتم انبیا فرموده انا و علی

من نور واحد محمد و علی هر دو از یک جنس بوده و بحکم الجنس مع الجنس

یمیل مثنوی ذره ذره کاندرین ارض و سماست ※ جنس خود را

همچو کاه و کهرباست ※ هر جنس طالب جنس خود و از غیر جنس خود در هرب

و فرار است خاتم انبیا که علت وجود کائنات بود در آفاق

و انفس

و انفس حکم الله داشت شعر هر که نقش خویش می بیند در

آب ※ برزگر باران و گازر آفتاب ※ مسلمان که با حضرت

نظر میکرد آنجناب را احسن الاشکال می دید و ابوجهل که نگاه

میکرد آنحضرت را اکره ترین خلق میدانست و آنحضرت

در تبلیغ رسالت بجن و انس مبعوث بود صفت بشر او را از

زمره وحوشان و از جمله یَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ

می شمردند و جماعت جسم او را هزار درجه از وحوشان الطف

و جسم مجرد تصور میکردند و ملکه معتقد این بودند که آن وجود مبارک

از نوع ملک بلکه رب النوع انهاست و اگر غیر این بود بواسطه

عدم مجانست اطاعت امر او را نمیکردند و هرگز مشهود و ملحوظ

آنجناب نمیشدند چنانچه خداوند میفرماید إِنَّا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ

الا بلسان قومه در صورتیکه خداوند عالم [illegible]

فرموده باشد ملاحظه خصوصیت سؤال بطریق اولی باید نفس ابدبشر حضرت

آنحضرت مثل آئینه است هر چیزی که باو نظر کند عکس خود را مشاهده

بکند و او را از نوع خود میپندارد وصی و خلیفه آنجناب هم باید در حقیقت

مثل او باشد و همین جهت بود که خاتم انبیا علی بن ابیطالب را بجهت

وصایت خود اختیار و بخطاب مستطاب انت منی بمنزلة هرون

من موسی الا انه لا نبی بعدی اختصاص داد اکثر در رسول بلاد از جن

فرستاده هرگاه غیر از آنحضرت دیگری را پیغمبر خداوند قدرت

دیدن جماعت جن را نداشت فرضاً اگر هم میدید از مشاهده

وحشت و خوف او را غشی عارض میشد و کار رسالت معطل میگشت

و همچنین برای دفع طاغیان بیت العلم آنحضرت مأمور شد و نیز بجهه

تلاوت

تلاوت آیات مبارکات سوره برائت را در مکه بکفار قریش

علی بن ابیطالب را مأمور فرمود بعد از آنکه ابابکر بانجناب رفته بود

چون ابابکر از بین راه مراجعت کرده خدمت حضرت رسول ص

رسید عرض کرد آیا از من تقصیری ظاهر شد که آیات را از من

باز گرفتی و او را حضرت فرمود که من اینکار را بامر خدا تعالی

کردم جبرئیل نازل شد که خداوند تبارک و تعالی میفرماید تبلیغ رسالت

ما را یا خود بکنی و یا کسی که از تو باشد و من علی را بجهت امتثال امر خداوند

فرستادم که آیات را از تو بگیرد و خود بمکه رود و در موسم حج بکفار

بخواند چون دانستی در تعیین ولایت و خلافت از جانب خدا است

دیگر جای تردید و تأمل در این امر نخواهد بود از آدم تا خاتم هر یک

از انبیاء و مرسلین وصی و خلیفه معینی داشته که بعد از رحلت

آن پیغمبر با مر امت لازم نکرد و اطاعت امر آن خلیفه را
واجب نبود هر که معنی این باشد که در ملت خاتم است حق خدا و رسول
خدا تعیین والی و خلیفه نکرده و دروغ گفته است بلکه منکر امر شده حق
و تعیین آن بر خدا و رسول واجب نبود بجهة آنکه مبعوث شده‌اند
انبیا بجهة نظام و قوام کارهای است بسیار با نظم و اعتنا نشر کاری
بالاتر ازین نمی‌شود که رئیس قومی از دنیا رحلت نماید خلیفه و جانشینی
برای خویش تعیین نکند نه بینی که جمیع سلاطین اسلام و کفار حتی
کاری که در امر سلطنت مقدم میدارند تعیین امر ولیعهدی است
بعد از آن با مور دیگر می‌پردازند چگونه ممکن است شخصی که عقل کل و خاتم
رسل باشد و دین خود را ناسخ ادیان بداند امر باین عظمی را ترک
کند و از مفاسدی که بعد از و مترتب می‌شود غافل باشد سبحانك هذا

بهتان

بهتان عظیم بلکه خداوند عالم در کلام مجید خلیفه آنحضرت
را تعیین فرموده و آیه مبارکه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون در باب نص صریح است
و شأن نزول این آیه بروایت عامه و خاصه چنین بود که مرتضی علی
در مسجد مشغول نماز بجهه در حالت رکوع سائلی از آنحضرت چیزی
طلبید آنجناب در حالت رکوع انگشتر خود را بسائل می‌داد و
در این آیه خداوند عالم ولایت مؤمنین را اول برای خود و ثانیاً
برای رسول خود و ثالثاً برای زکوة دهنده در رکوع که علی علیه السلام باشد
محقق فرموده آیات عدیده دیگر در قرآن بسیار است که ذکر آنها
سبب تطویل می‌شود و جناب رسول خدا خلافت امیر المؤمنین را بلا
در غدیر خم آشکار فرموده نص و وقایع آن روز در جمیع کتب احادیث

وچهارم سطور است خاتم انبیا بحکم یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک وان لم تفعل فما بلغت رسالته ان الله یعصمک من الناس
در همان صحرا منبری از جهاز شتران ترتیب داده دست علی ع را گرفت
و بلند کرد بقسمی که سفیدی زیر بغل ایشان در نمودار شد و باعلی صوت
فرمود یا ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله
فقال صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و بعد از این آیه مبارکه الیوم اکملت لکم
دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام نازل شد در همان
مجمع خاص و عام با حضرت امیرالمؤمنین ع بیعت کردند فرد
زین سبب پیغمبر با اجتهاد ⁂ نام خود و آن علی مولا نهاد ⁂ گفت هر کو را منم
مولا و دوست ⁂ ابن عم من علی مولای اوست ⁂ از قاضی سؤال
کرده

کرده که مولا در لغت چه معنی دارد و فوراً گفت معنی اولی است شعر
عرض کرد در این صورت این همه گفتگو با جهت و چه معنی دارد و حاصل
جناب امیرالمؤمنین ع بعد از رحلت خاتم انبیا مظلوم ترین خلق بود و با
غاصبین حقوق خود مشغول مناظرات کرد و حاصل مذهب اهل اجماع و
حجت و سنت و تعجب در این است که اکثر اهل سنت همه طایفه از
اهل اسلام معتقد این هستند که امیرالمؤمنین ع بجهت اینکه ابابکر را بنی سقیفه
و عمر بعد خلیفه بلا فاصله دانسته اند و نمیدانند که این حرف چه قدر
رکیک است امر نبوت و امامت از جانب خداوند است و وضع
مقرر رفتن رسمیه اهل روزگار ندارد و هر گاه این امور تعارض بود
خاتم انبیا در وقتی که ایشان امر نبوت با او فی خلاف قاعده با
کرده باشند و همچنین حضرت عیسی که طفل شیرخوار بود در وقتی که ایشان

امر نبوت برتبه سفینه ال بیت باشد و فرموده است پیغمبر که اهل

سنت و جماعت از فضایل جناب فاطمه علیها السلام تمامی ساکت‌اند و

فضیلت عایشه را به نکو رسیده ارند و هر سال در موسم حج از برای عایشه

مجلس زینت میدهند اگر این ملاحظات بواسطه فضیلت پدر عایشه است

در صورتیکه شخص بالای ابو بکر قائل بر فضیلت باشد البته فضایل پدر فاطمه

و خاتم انبیا است از ابو بکر بیشتر است هر گاه بجهة این است که عایشه

زن پیغمبر بود حق سایر زوجات آنحضرت سوا چرا مهمل گذارند اگر

برای اینست که پیغمبر او را دوست میداشت مسلم است اولاد را محبت

زن بصد ضعف مضاعف بیشتر است نعم ما قال **شعر** زن از بهر فرزند

دارد ای پسر نه فرزند بهر زن به یکسر محبت چو قلب خاتم انبیا بجانب فاطمه

بیشتر از مجلس بود که بجانب عایشه داشت در روز مباهله با جماعت نصارای نجران

که آیه

که آیه مبارکه قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم

و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین نازل شد از جماعت نسوان

غیر از فاطمه علیها السلام کسی داخل در رداء مبارک پیغمبر نشد بمصداق

آیه مبارکه نزدیک زن از خلق به پیغمبر آخر الزمان ع و فاطمه و حسن و حسین

علیهم السلام بعد از آنحضرت عایشه سوا هم شعف انها مخواست اقلاً او را

هم جاییت بپهلوی عایشه نداد و انچه شد واضح است که هیچ عاقل

ترجیح زن بفرزند نداده و هر شخص شهوت پرست باشد و اگر که فضیلت

شخص عایشه است محقق است که در عایشه هیچ فضل نیست بلکه قابل فضایل

است با آنچه خلاف که در حیات و بعد از رحلت آنحضرت از او

ظاهر شد و اخر الامر بر امام سپاهی و خلیفه زمان خروج کرد و در حرب جمل

باعث قتل چندین هزار نفر شد با وجودیکه خداوند فرموده من

قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد

له عذابا عظیما در صورتیکه قتل یک نفر مومن سبب خلود جهنم باشد قتل سی

هزار نفر سبب رستگاری و عاقبت بخیری عایشه خواهد بود بعقل

اهل سنت و اگر گویند او خود مرتکب قتل نشده که داخل در مصداق

آیه شود در اینصورت از او والفتنة اشد من القتل وارد است

اگر گویند که طلب خون خلیفه مقتول نمود جواب گوئیم اگر با خلیفه مقتول

اینهمه مهربانی داشت چرا خلق را بقتل او تحریص میکرد و برملا اقتلوا

نعثلا میگفت دیگر اینکه وارث عثمان نبود که طلب خون او را

بکند فرضا اگر وارث هم بود طلب خون عثمان از کسی کرد که از این

قضیه بی اطلاع بود اگر گویند که بعد از اینهمه قتل و غارت توبه کرد

جواب گوئیم که توبه از معاصی کرد که شخص ستم بنفس خود کرده باشد قتل

اینهمه



اینهمه مسلمانان توبه ندارد لکن توبه قابیل و توبه فرعون و نمرود و

قاتلین یحیی بن زکریا و یزید و شمر مقبول است توبه او هم مقبول است

اگر در اینصورت روا باشد پس عذری از او مقبول نیست در صورتیکه

هیچیک از زنهای پیغمبر را اکراه و با شان این کار را چه میگوید که عناد او

رسالت او را امر بوقف و اقامه خانه خویش امر کرده سبب چه بود

با خیل و حشم سر بصحرا گذاشت ام المومنین بایست در مدینه باشد

در بصره چه کار داشت حفظت اربعین الف حدیثا و من الذکر آیة

تنسیها اینهمه با اینکه چنین کسی مستحق صد هزار نوع توبیخ و سرزنش

است مدح و فضیلت از او سهل است مستوجب انواع درجه طعن و

ضرب است هم مسلک است با زن لوط پیغمبر علی نبینا و علیه السلام

و اعجب از این آنستکه معویه را ام المومنین میگویند از این معلوم میشود که

سوزنیس از طرفها در دو الی خبط لطایع هستند و در انها خونخوار
زمین بار نبات دو الی انها غدار از زمین واشهاست و وجود او
مجتهد و در مقابله صفیان سحاب پیدا شده و دیگر بند اجتهاد او مقتضی
این شد که با امام علیه السلام جنگ کند و او سزاوار سب نباشد و شبهه است
و مجتهد نفس تابع امام و انقیاد ما باید اعرف از همه خلق باشد و علامه خلق
طریقه الطاعت و انقیاد امام سزاوار از مجتهد به تو زند اما مجتهدی که غاصب
اجتهاد شرب و جنگ کردن با امام باشد و اسباب قتل چندین
هزار نفر مومن برحق شود و لعنت بر چنین مجتهد و لعنت بر اجتهاد او

شعر گوسفند از پسر هند اگر آگه نیست ⁘ که از او دسته گل احمد بر
چه رسید ⁘ پدر او لب و دندان پیمبر بشکست ⁘ مادر او جگر عم پیمبر
بمکید ⁘ او به ناحق حق داماد پیمبر بگرفت ⁘ پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
الحق.

بر چنین شخص کسی با که لعنت نکند ⁘ لعن الله یزیداً و علی آل زیاد بار
مقصود ذکر اطناب نبود منظور که اثبات امامت است
هرگز شنیده و نشنیده است که خداوند عالم به پرستی سزاوار به عهده
نبوت و امامت داده باشد چنانچه کلام الهی ناطق بهمین است در
انجا که میفرماید واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس
اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و در سوره لقمان فرموده
یا بنی لا تشرک بالله فان الشرک لظلم عظیم که مجموع
انبیا من البدو الی الخاتم و من الله و الی الختم معصوم و پاک بوده‌اند غیر از
خداوند بهیچ چیز سجده نکرده‌اند و بهمین صفات در اوصیای ایشان
ظاهر بود چنانچه ثابت است غیر که از ما در شرع لدنی غیر از خداوند
معبودی را پرستش نکرده و بهمین صفات موصوف بوده باب

فاطمه و حسنین علیهم السلام بنده فی بر حق که همه در بدو اسلام کافر
بوده‌اند بت پرستی میکرده‌اند در حضرت علی قوی بشده ابوبکر که
در بت پرستی ریش خود را سفید نموده سجده اصنام میکرد مخفی نباشد
به ملامت اولی و الیق از کسی باشد که به لا یشرک بالله طرفة
عین موصوف است و به نقل رسول صلعم که در غزوه خندق فرموده
ضربة علی فی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین که یک ضربت او
افضل از عبادت ثقلین باشد دیگر حاجت بعرض سایر اعمال او نیست
و در روز که آن حضرت با عمرو عبدود مقابله و مقاتله کردند خاتم انبیا صلعم فرموده
برز الایمان کله الی الکفر کله از اینها گذشته رسول خدا صلعم رجوع و انس
و جمیع موجودات مبعوث بودند کاینات او را واجب الاطاعه بودند باشند
در حل مشکلات خویش با آنجناب رجوع مینمودند که بجهة اینکه اعلم
و احکم

و احکم از همه بوده وصی و خلیفه آنحضرت هم باید حلال مشکلات
عالمیان باشد ملکوت سموات مطیع اوامر و نواهی او باشند شیخین و
ذو النورین را اعلمی نبود بلکه حل مشکلات و مسائل خویش لا نیز از او میشنیدند
میگفتند جز ثبات امور و از عالم علم مسئول استفسار میکردند و در روایت
عامه و خاصه در چند جا وارد است از عمر لولا علی لهلک عمر مسموع گشته است
اگر شخصی در امری از ایشان سئوال میکرد عاجز و متحیر میماندند آنحضرت
سائل را جواب جمیع انبیا که میفرمود رسول خدا صلعم را هم با آنها
قیاس میکرد و یقین میدانست که بیعت آنحضرت مثبت سایر
سلاطین و الکاسره است ادعای نبوت او وسیله قوام کار ریاست
خود منعوا البعرة تدل علی البعیر را هم آورده اهل اسلام
را باعث خجلت و انفعال بوده ... کافر رغبت بدین

اسلام منکر و علیه مسلمین شرف صحبت دریافت حبیب ابرار بود رکن کبیره

بوده از علامات اهل ال مرتبه شریفه نه احیار منصب رسالت و صلاحیت

ولایت شایسته شخص شریف مظهر العجائب علی بن ابی طالب است

زیرا که علی با محمد از نور واحد بوده چنانچه فرمود رسول صلی الله علیه وسلم کنت انا و علی بن ابی طالب

نوراً واحداً بین یدی الله قبل ان یخلق باربعة عشر الف عام فلما

خلق الله آدم ذلك النور جزئين فجزء انا وجزء علي و آنحضرت علم من

بوده بدین حدیث نبوی که فرموده انا مدینة العلم و علی بابها حیدر و ناشر

زمین عالم بوده بدین آیه مبارکه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت

ویطهرکم تطهیرا انجع و افضل بشر بوده بدین ضربة علي في يوم الخندق

افضل من عبادة الثقلين مطبوع زمین ضمن بود تصدیق شجاعه بمراتب

در رواتها لا فتى الا علي لا سيف الا ذو الفقار بود رئوف و رحيم بود

بارک

بابت پیغمبر به بیت حدیث انا و علی ابوا هذه الامة چراغ هدایة

بوده بدین حدیث فاهتدوا بالشمس فاذا غابت الشمس فاهتدوا

بالقمر واذا غاب القمر فاهتدوا بالزهرة واذا غابت الزهرة فاهتدوا بالفرقدين

مراد از شمس خاتم الانبیا و مقصود از قمر علی مرتضی و منظور از زهره فاطمه

زهرا علیها السلام و فرقدین حسنین است و آنحضرت سفینة النجاة

بوده بدین حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح فمن تمسك بهم نجی

ومن تخلف عنهم غرق و هلك ما نا ثمود با واصل بهم چنین کشتی نوح هر که دست اندر

زند به فتوح انتهای نایل بوده بدین آیه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا

ویتیما واسیرا و مظهر آیه مبارکه لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی بوده بدین

آیه انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا و خائف رب

ضمن بود از خالق به بین آیه انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا

و ایمن از سخط خداوند بود به دلیل آیه فوقیهم الله شر ذلک الیوم ولقیهم

نضرة وسرورا و صبور بر رنج خلق بود در دار دنیا که از این جهت با نور

رسیده به دلیل آیه وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا و وفا کننده

بنذر بود به دلیل آیه یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا

و محبت ایشان سبب نجات از قهر و سخط خداوند است به دلیل حدیث

نبوی حب علی حسنة لا یضر معها سیئة چون سیئة ایشان خدا و رسول

و دوست بوده اند آنحضرت را خدا و رسول به دلیل حدیث نبوی

و در غزوه خیبر فرمود لاعطین الرایة رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله

ورسوله و دیگر از این قبیل اخبار خاتم انبیا از وزرات سلام بر فرق علی

عطا فرمود بالجمله ذکر فضایل و مناقب ایشان خارج از قدرت

بشر است ما سوی الله و در این باب بعجز و قصور اعتراف دارند شعر

دفتر

دفتر علم و فضل و دانش را ده ؛ نکته نجمی گفته صحابه الله در شأن

رباعی گفته که ای وصی مطلق ؛ نشناخت تراکسی بغیر از خود

حق ؛ حق را نشناخت کس بغیر از من و تو ؛ نشناخت مرا کسی

بغیر از حق ؛ فی الحقیقة جماعت اهل سنت و جماعت از یکایک

اصحاب نفعی ندارند و تنقیص ضرر با است و عنقریب خواهند گفت

یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و تنبیه است که حضرت رسالت

این نکته حضرت مخصوص است حیف هر کس که رتبت نشناسد ایشان به

الماس و صدف گرامی نیست خلافت بر مرتضی با و شنیع است حضرت

علی علیه السلام و در این باب حضرت شیث وصی و خلیفه آدم است

اگر سنن قابیل بر شیث اولویت نشود چهار خبر اسلام ضرور بود

و لعهد هر چهار به رسالت حقه و آل آنحضرت بود اعنی ائمه اطهار

اجزاء سیم اثبات چهارم ابقاء مقام امامت اطهار است که بعهده خاتم
است بود که آنحضرت اظهار دعوت اسلام بخاص و عام فرموده
و بنای حدیث کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و آیه یا ایها الناس
انی رسول الله الیکم جمیعا را به جن و انس رسانیده
و در بنای قولوا لا اله الا الله تفلحوا ذره فروگذاشت نکرده و در تبلیغ
رسالت دقیقه ترک ننمود حکم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
و ان لم تفعل فما بلغت رسالته ان الله یعصمک من الناس
در غدیر خم آشکارا کرد و بعد از شکوک شرذمه خاص و عام ننمود و با علی
صورت خود فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و مقام چهارم
اجزا است که بعهده علی علیه السلام بود آنحضرت القدر در [illegible] افراد
جهاد کرد و از ابطال رجال کشت که از ضرب ذوالفقار دین اسلام

در عالم

در عالم جاری شده حدیث انا نبی بالسیف و حدیث ضربة علی یوم
الخندق افضل من عبادة الثقلین ما را از ذکر باقی مستغنی دارد
مقام سیم اثبات است که بعهده حسن مجتبی است صلح آنحضرت با معویه
و بیعت آن بزرگوار با آن مرتد منقلب ثابت کرد که تمکین حیدر
کرار از ضعف و بیعت با آنها از روی الجاء و اضطرار و از قبیل لا رای
لمن لا یطاع بوده است بیعت علی علیه السلام با آن سه نفر و [illegible]
حقیقت و اولویت ایشان در حق نبودن امام حسن و با جلب بودن
معویه نزد بنی خود حجة چه بود که حق با طلب بیعت کرد و امر خلافت
معویه باز گذاشت همین علت در بیعت امر هم ظاهر شد که مرتضی علی
امر خلافت بنوعی تفویض ننمود اگر امام حسن با معویه جنگ میکرد الله
کار از پیش نبرفت خون مسلمانان ریخته و ضایع میشد و اغراض [illegible]

فرموده بسم بر آن تربت نموده تا بنا امکان نه آنست که تمکین ع از

خلفا را مسلمین حمل بالا کنند و نه آنست که از عدم قدرت خود

و استیلای ایشان بوده است امر امام حسن ع واجب میدانسته و کار سابق

را صحیح می‌انگاشتند پس جناب امام حسین ع اثبات حق و ابطال باطل

فرمود تعیین صلح امام حسن ع با معاویه و نقض فرمود امر خلافت تا آن بلیه

برای اسلام و اهل اسلام انفع از وی بود و ما فیها بود مقام چهارم آنکه آنست

که دین اسلام را و پا بر دارند [illegible] سر آل عبا چنین [illegible]

فرمود بعلت آنکه معاویه در ایام حکومت خود که استعداد یافته بود اغلب

صحابه حضرت رسالت پناه را از روی جبر و تطمیع مامور نمود که در فضل

عثمان و بنی امیه احادیث از قول حضرت رسالت ص جعل کرده در السنه

و افواه خلق منتشر نمایند ایشان بمصداق المأمور معذور [illegible]

دامعاک

و باقتضای فطرت شوم و طمع مال موجود و موهوم آن ص مرا جایزه انسنشه

گفتند آنچه را که تا به گفت هر که حدیثی در فضیلت اهل بیت

مستوجب جایزه و انعام شد و هر ذکر فضایل حیدر کرار نکرد به حیله

و تزویری که ممکن بود و منظور شد راوی آن حدیث را [illegible] و اموال آنها

میگرفت و حبس میکرد و حکم نمود هر جا که شیعه علی بن ابیطالب ببینند

بهر بهانه که ممکن است باشد او را بگیرند و حد و شتم او کنند و در آنک

وقتی بعد از ذکر فضایل آل رسول ص بسته و زبانها در ذکر مناقب بنی امیه

گشوده شد تا کار بجائی کشید که اهل اسلام سب وصی رسول ص را از واجبات

میدانستند و از [illegible] که ایشان اقرب [illegible]

اما اهل شام و آن صفات معاویه ملعون را از نزدیک ترین خلق به پیغمبر

میدانستند و چنین تصور میکردند که مبغوض ترین خلق در نزد خدا حضرت

رتبت علی بن ابیطالب بعید است شهادت لاجرم حق تعالی رفیع این شهادت
را از انظار خلق نمود و تدبیر کجا نسبت به ملعون سو فهم و خاصه گردید
خلق کلید و کجا شده که تصرف اند در امر خلافت محض جلالت
بعید است و آن احادیث همه کذب و بهتان و غیر واقع است و حنفیه
انقلعون معین و سبب از هرکس اولی دانست علیا شنید و شنیدگان حسین علیه السلام
عزیمت سفر عراق را تصمیم داد محمد حنفیه عرض کرد فدای تو شوم از عزیمت
عراق اجتناب کنید که در عراق از دوستان شما کسی را امید نبود اهل
عراق را وفا نیست میترسم با تو آن کنند که با پدرت علی و برادرت
حسن کردند حضرت فرمود که از عزیمت این سفر ناگزیرم در خواب
جدم رسول خدا را دیدم که مرا به توجه سفر عراق امر کرد و فرمود ای حسین در تقدیر
خدا است اعلی مقامی است که مخصوص تست و تو با آن مقام نخواهی رسید الا
بشهادت

شهادت و گر خوف تو برای شهادت من است و از جان من
اندیشناکی بدان و آگاه باش که بنی امیه دست از من باز ندارد
تا آنکه دل پرخون مرا از اندرون بیرون کشند و من اجتناب
و اکراه دارم که در مکه معظمه بمانم و خون من در حرم خدا اتفاقا ریخته شود
و بواسطه من حرمت حرم کعبه ضایع گردد محمد عرض کرد بولایت دیگر
توجه فرما حضرت فرمود که ترسم که اگر بسوراخ جانوران پنهان شوم
بنی امیه مرا بیرون می آورند و میکشند محمد عرض کرد حالی که از سفر
عراق چاره نیست عیال و اطفال را همراه خود مبر که اگر کار دگر
لکن نشود گریه و زاری اطفال و حال عیال ترا مهموم و مشغول دارد حضرت
فرمود که از قول آنها چاره نیست رسول خدا از عموم صنف
مرضعه و اطفال به وزن سفر با من همراه باشند که خدا ایشان را

اتقیای دین را کشته و عیالش را اسیر به سینه مهر کنند انا لله و انا
الیه راجعون و جناب سید الشهدا در تمام ایام سفر عراق تذکره
شهادت حضرت یحیی علیه السلام میکرد و میفرمود در باب اعتبار دنیا همین
کافیست که بجهت استرضای زنی زانیه سر یحیی بن زکریا را از بدن
جدا کرده در طشتی نهاده در نزد آن ملعون آوردند زیرا که برای
رضای ولد الزنای بنی امیه سر مرا از بدن جدا کنند در طشتی نهاده
در حضور آن ملعون حاضر سازند زینب خاتون عرض کرد ای برادر
آیا در این سفر شهید خواهی شد حضرت فرمود بلی ای خواهر نفسی شهید
میشوم که وحش و طیر بر من گریه کنند امام حسین علیه السلام بجهت این اسیر ها
آورد که اسیر شوند تا این تفصیلی که اتفاق افتاد تا این جمع بعد
برای الیق سرهای شهدا را بر نیزه و بنات رسالت را اسیر و سکینه

بوسیله

ببینند تا معلوم شود که نسبت بآنحضرت در کربلا چه واقع شده است
در حقیقت دیده‌اند هر یک از عیال و اطفال در قید و اسیری چه حال جناب
امام حسین علیه السلام چنانچه **شعر** راست گویان جاری نمیگویند که حسین کشته شد
از جور مخالف بعراق :: و اگر آنحضرت در این سفر اهل بیت را همراه
نمی آورد که اسیر شوند مجموع خلق که در کربلا حاضر نبودند تا به آنکه
نسبت بآنحضرت چه واقع شده است و برای بنی امیه ممکن بود که
بعد از شهادت آنجناب ابا و امتناع از قتل آن مظلوم نموده بگویند
ما از شهادت امام حسین علیه السلام اطلاع نداشتیم از مکه بعراق می آمد اعراب
و قطاع الطریق بادیه او را کشته و برای طمع مال او را
شهید کردند و عبید الله زیاد هر قدر تفحص کرد قاتل آنجناب را
نتوانست مشخص نمود همه کس انحراف از قتل میکردند و هر کس

معتقد غیر از این بود او را منع و ملامت بسیار کرده وقتی که اهل بیت
سرها را با غیره و اهلبیت پیغمبر را اسیر و سوار بر شتران برهنه سوار و به
قتبه ها انچه را که قتبه ها بوده انتقال اینکه روزی در شام این وکیده
سر مبارک انحضرت را از دروازه دمشق آویخته و به تمام در بلاد شهر
تیره و تار شد با یحیی گفت در این خواری و بی احترامی سر مبارک فرزند
رسول خدا راضی نیست اینست می آیم بهر طور که ممکن است این سر را
دزدیده و دفن بکنم فوراً سر مبارک بتکلم آمده فرمود ای یحیی وکیده
زنهار زنهار پیرامون این کار مگرد و سعی در این خصوص سر من نباشی تا مجموع خلق
برای العین ببینند که از ظلم یزید بر من چه وارد شده است مثلاً
اگر این وکیده سر انحضرت را دزدیده و دفن مینمود در واقع
نفس الامر خدمتی بزرگ به اسلام کرده بود که نشانه است قبح عمل انها را باید

ازین

از این ظاهر شود و همین جهت سر مبارک انحضرت ادعوا را زنده کار
شمع نمود شعر ان الرماح الواردات صدورها : نحر الحسين
تقاتل التنزيلا : جاؤا برأسك يا ابن بنت محمد : مترملاً بدمائه
ترميلا : ويهللون بان قتلت وانما : قتلوا بك التكبير والتهليلا
وكأنما قتلوا اباك محمدا : صلى الله عليه والنبي جبريلا
چون دانستی شهادت آن سرور باعث ابقای اسلام شد اگر انجناب
دیگر بعد آن تفصیل شهید نشده بود از اسلام و ایمان اثری باقی نمی بود
باید دانست هر کس در عالم کاری بکند که باعث ابقای دین اسلام
باشد شهید است که با امام حسین علیه السلام تفیض شهادت رسیده باشد و انحضرت
را در کاری که انجام الا تقیة فی صحة است یاری کرده است شده
انحضرت صه بث مداد العلماء اکد ماء الشهداء است و مقصود این

مراد مرادی است که در حقیقت اسلام و حقیقت آل رسول و اطهار
اهل حجر نبویه و ما اشهد ان الجنة التقی و در این رتبه شده مراد علما که جنة
التقی و در این نوشته شده و باید اجر و ما اشهد الا خواهد داشت و به بلکه
امیرالمؤمنین علیه السلام باب علم که جنة آن گفته اند در عالم از هیچ چیز
از علم خارج نیست و مقصود از علم علم لفظی نیست بلکه علم بحقیقت
اشیا و علم مبدا و معاد و علم با کان و ما یکون است و خاتم انبیا شهر
این علوم است و باب این شهر علی بن ابیطالب علیه السلام که کفته انا مدینة العلم و علی بابها
از باب ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام در آید و حق شناسی این باب
آنستکه شخص او را در عالم امکان قادر و حکمش را نافذ بداند و معترف
این باشد که آنحضرت ید الله است ید الله فوق ایدیهم عبارت
از وست و در قیامت قسیم النار والجنة و در مذهب امیرالمؤمنین
وصی

وصی و خلیفه بلا فصل حضرت رسالت و صاحب و خلافت ظاهر
و باطنی آنحضرت مخصوص آنجناب است شعر که او سالار سر حیدر
همی خوانند امیر ⁂ بالله از ره شیوانه کفش قنبر داشتش ⁂ خضر فرخ پی
ولی را پای بسته چون ملک ⁂ اطهر باشد ستور لنگ رهبر
داشتش ⁂ تا سلیمان وار این چیزرا اندر صدر ملک ⁂ زینت باشد
دیو سوار نارک افسر داشتش ⁂ مر مرا باری نکو نامه بر زوی اعتقاد
حق زهراالبول درین معبر داشتش ⁂ طایفه از اهل سنت و جماعت را
اعتقاد آنست که خلفای ثلث برضا و رغبت امیرالمؤمنین ع حق
اورا متصرف شده اند و غفلت از این دارند که ذکر ابیطالب و کفش
آنحرف چه قدر قبیح و رکیک است فرض میکنیم که در خلافت
ابابکر مصلحت مقتضی بود که امیرالمؤمنین ع حق خود را باو واگذار فراغ

اما تکلیف ابابکر هم این بود که بعد از خودش حق مرتضی علی بدهد بعمر چرا
بعد از خودش امر شوری نشود و از اینها احادیث کذب مجعول از قول
پیغمبر روایت کرده که نبوت و خلافت در یک خانواده جمع نمیشود
اگر جمع این دو از جانب خداوند ممنوع بود چرا در شوری علی را داخل کرد ؟
و با وصف این طوری قرار کرده است که ناچار امر بعثمان تعلق گیرد
و اگر گویند که علی خودش از امر خلافت اعراض و اجتناب داشت
در چندین مورد از عمر منقول است که گفت علی مشتاق و طالب امر
خلافت است و این شوق و طلب او برای آنحضرت عیب قرار داد
لکن با این همه شوق و تمنا که از خودش بوده است چگونه ممکن بود در رضا
و رغبت که از خودش بود بدیگران تفویض نماید و اگر گویند که عمر
چنین حرفی گفته است که علی مشتاق خلافت است مرتضی علی همیشه

از خلافت

از خلافت اعراض داشت در اینصورت بعد از عثمان چرا
قبول فرمود و حال آنکه بحسب ظاهر این شخص همان شخص بود و هوا و هوس
نداشت و اگر گویند بجهت منع این شخص جهت قبول خلافت ننمود و خط
خلافت بود بسبب این شخص جهت قرار بهند امام حسن علیه السلام
چرا قبول از سبب آن شخص قبول خلافت فرمود و اگر گویند ما بین
رتبه خلافت نبود چرا عمر آنحضرت را یکی از اصحاب شوری قرار داد
صدق مقال آنست که این حرفها و کارها همه از آنجاکه بر مرابط است
اگر اینکه تامل کنند و تفکر نمایند و عصبیت جاهلیت نگذارند
همه از این معلوم میشود که قدر ظلم بر مرتضی علی شده است در غصب خلافت
و چه قدر ظلم بجناب فاطمه زهرا علیها السلام شده است در غصب فدک
قلب آدمی از جا کنده میشود وقتی که انسان ملاحظه بابکر خطاب فرمود

ای پسر ابوقحافه آیا ارث پدر تو بتو حلال است و ارث پدر من
بر من حرام و حال آنکه پدرم در حیات خویش فدک را بمن بخشیده و در
تصرف من بود بچه حجت و دلیل مرا از مالی که خدا و رسول بمن داده
اند منع میکنی هرگاه فدک از فاطمه نبود چرا از عهد خلفا تا زمان حکومت
عمر بن عبد العزیز مغصوب و ممنوع از فاطمه علیها السلام بود عمر بن عبد العزیز
چرا بتصرف بنی فاطمه داد و سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس چرا
این امر را امضا نمودند و از بنی فاطمه منع نکردند که از آن تاریخ
الی حال در تصرف سادات کرام است این اعمال و اقوال هیچ
لباس باصلاح نمی آید هرگاه بعد از رحلت حضرت رسالت خلفا غصب
حق شاه ولایت را نمیکردند هیچ اختلافی در امت پیغمبر اتفاق
نمی افتاد از اول خلفا حق سلاله نبی رسالت جور و ستم کردند

نص

نص صریح انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی را حقیقت
نشمردند و اسلام را در باطن ضعیف کردند تا فساد قوی شد و کار بجائی
رسید که ناچار فرزند رسول خدا الحجة الباقی و دین اسلام من الشبهات
در وادی و بیابان رسید آنچه که در هیچ مذهبی بهیچکس روا نبود
و به حق پی در پی صفی نخواهد که یکمرتبه بدون تا حق دور زنگ بکوبد
این خونها اگر در دل گذشت و باعث هتک حرمت خانواده رسالت
گذاشت اگر خانواده رسالت صلوات الله علیهم اجمعین بالذات شایسته اعزاز
و اکرام نبودند آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
چرا بشأن ایشان نازل شود اگر در خور رتبه بلند و مقام ارجمند
نبودند با اشخاص محترم و بزرگوار که هر یک از آنها مظهر ارکان ارکان
اسلام بودند و اسلام بوجود ایشان برقرار بود از ایشان چه احترامی چرا باید نشود

درین وقایعی که اتفاق افتاد مجموع اهل اسلام حاضر بودند و اغلب مهاجر
و انصار و اولاد ایشان زنده بودند و در بلاد اسلام واقعه بجهت
در صدد منع و انکار بر آمدند و اگر بنای سفر بود خود شان در سعی حق
حق نبودند معلوم شد سکوت اصحاب کرام در امور باعث صحت آن
امر نیست روز خصم و عدم قدرت بحکم ضرورت ترسش را سکوت
دارد و چنانچه سالهای دراز خلق در تحت حکومت و سلطنت ضحاک بودند
و قدرت رد حکمش نداشتند و این استیلای ضحاک منفرداً از شخص
او نبود بلکه بامعاونت جمعی بود که سلطنت او متفق و همداستان بودند
و همچنین واسطه سالهای دراز جماعه خلق قاهر و متغلب بود علما و ابرار
قادر بر منع او نبودند و سکوت ورزیدند و این سکوت دلیل رضا بر سلطنت
ضحاک نخواهد بود بلکه در معنی نیة المؤمن خیر من عمله گفته اند که در آن
اصل

اصل و عمده چیز نیت است اگر نیت شخص خیر است مجموع اعمال او خیر
و خوب خواهد بود زیرا که عمل تابع نیت است و اگر نیت بد باشد مجموع
اعمال او بد خواهد بود و اگر بحسب اتفاق کار خیری از و ظاهر شود از قبیل
رمیةٍ من غیر رامٍ است حاصل نخواهد داشت بد عاقبت و ظلم هیچ
ظالمی را هرگز خیر نباید شمرد زیرا که هر در هر ظالمی خیری بر او افزاید
ما افزاید اگر محکمش از حیز امکان خارج شود اعمال زشت منفعه
اهل اسلام از اول سهمی و منتهی شمرده نه هر ظالمی خیری افزوده و صیغه
او گردد تا شوکت و طغیان آن ظلم منتشر که اهل وضع شده بود
درگیر بر روز گردد و به در شهادت جناب امام حسین علیه السلام
به یوم الجمعة او الاثنین بنحو است که تا آنحضرت در روز دوشنبه
در یوم اجماع سقیفه بود شهید شده است یا در روز جمعه و هم محکم بر آنکه

هیچوقت زیاد از جثه فنا شدن اجزا ممتنع است نخواهد بود چنانچه
خبر است که اگر فنا شود فوراً خراب و غیر مسکون میشود بعلت آنکه
مکرر گفته شده مرکوب روح که هیکل انسان حقیقی او است حقیقت
و طبیعت عناصر اربعه است که در قالب جسمی قرار گرفته است معدن
و منبع او عالم علوی است هرگاه اصل الاصول از عالم بالا مهیه در
زمین حاضر نباشد فوراً مجموع ارواح با قالبها که در زمین ابدان
گشته‌اند بعالم بالا را خواهند گرفت و سیلاب مرکز خودشان خواهند
کرد وجه امام که هیکل ظاهر هر شیء از حقیقت عناصر است و از قالب جسمی مرکز
و مرات هیئت بطور نهان و آشکار در اینجا لابد است که سایر
ارواح بهوای شاه لعبت امام در اینجا توقف کرده‌اند و بعضی در
وجود جناب حجة عجل الله فرجه تأمل دارند و میگویند چگونه ممکن است شخص
انهمه

اینهمه طول زمان زنده باشد این تصور هم از قصور فهم بشر است
و منبه آنست که وجه امام که ظاهر هر شیء از حقیقت عناصر است مثل
افلاک و ملائکه و کواکب بقای ابدی سال البته است مگر تا صد هزار
سال در قوام و دوام امام است و سایر است در حدیثی که جناب امیر المؤمنین
بسلمان فرمودند که اخوکم ثابت است و لا یقاس بنا احد من الناس
سابق مذکور شده رفع این شبهات میشود و ائمه طاهرین شیء
حکم آینه دارند هر کس نقش خود را در آنها می‌بیند وجود امام مثل
شمع است و ارواح کائنات در این عالم بمنزله پروانه گرد او جمعند
بدون شمع پروانه در جایی اجتماع نخواهد داشت نعم ما قال مثنوی
هر کجا باشد شه ما را بساط ؛ هست صحرا گر بود سم الخیاط ؛ هر کجا تو با منی
من خوشدلم ؛ گر بود در قعر چاهی منزلم ؛ خوشتر از هر دو جهان آنجا بود

در توسل بآن سرور که واسطه معدن نعمت و فیوضات سماوات است

هر فیضی که از آنجا بر زمین وارد و نازل شود مخصوص وجود امام است که بنابر

طفیل وجود امام است اگر امام در زمین نباشد نشر جمیع از فیوضات

بازمانده شده و هلاک است بر سید حسن امام زمان حجة بن الحسن عجل الله

تعالی فرجه با امر الهی ظاهر و آشکار شود سلطنتهای فراوان عالم را

از عدل و داد پر خواهد شد بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد اختلاف

اقوال و احکام را از میان بردارد به مجموع ملل منسوخ و متروک شود که تا باشد

بر دین اسلام و ملت حنیف برقرار شوند احادیث کثیره از رسول خدا صلعم

و ائمه طاهرین علیهم السلام مروی است در باب ظهور جناب صاحب الامر

در لفظ یُؤمِنُونَ بِالغَیبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلوٰةَ وَ مِمّا رَزَقناهُم یُنفِقُونَ

مقصود اشخاصی هستند که بوجود امام غایب ایمان آورده اند و ذکر احادیث

صحیحه

صحیحه صریحه در باب جناب صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه

در کتب احادیث و اخبار وارد شده است هر که طالب باشد

رجوع بکتب اخبار و احادیث نماید و سلطنت حجت خدا ابتدا از زمان

سلطنت بنی امیه تا وقتی که موعد آنجناب منقضی شود و اولاد ابرار ابقا

طلب کننده بنیاد رجعت خاتم الانبیاء و ائمه طاهرین علیهم السلام خواهد بود

نخستین خاتم پیغمبران صلعم قدم بعرصه عالم گذارده دین خود را تا سلسله

ملحقاتی که از عهد خلفا بعد در دین اسلام افزوده بودند همه را خارج سازد

نموده ما فات شرع و دین که از پا افتاده بر پا افراشته؛ در پا از آن شیر برافراشته

لشکر فرخنده با برگ و ساز؛ گرد بر زمین نشسته شیر باز رفع

جمیع ملحقات را شکسته و سلطنتهای دور و دراز شریف فرا سطح

رایتی خواهد بود که میدان وطن اهل صفا به نوبت سروری باشد و داد اسلام است

نامه‌تهای هیجده‌بیر از انجناب نوبت حضرت حسینی و باقی ائمه طاهرین

علیهم السلام است هر یک لقب رسیده چنانچه نهایه طوبی خلیفه ارض خوانده

بود تا بعد چه سعید رشود و باعث رجعت جسب پابست و سروری ابجهال

نخواهد بود بلکه بواسطه این است که از فیض حضورشان نظام عالم بر

قرار و طبقات خلق علی التعاقب و التوالی از کتم عدم بعرصه وجود

آمده از رحمت واسعه خداوندی مستفیض و بهره‌مند شوند پس رجعت

محمد و آل محمد در جهان محض جهت آنست نه جهت هو نعم ما قال **مؤلف** من نکردم

خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم پس عالم از وجود امام زمان است

وجود امام منوط بوجود امام است غلط کرده‌اند و نه دانسته‌اند که ما بین انسان

و بشر عموم و خصوص مطلق است هر انسان آدم بشر هست و هر بشر انسان

نیست بگفته بلیت تشکیه انسان ما و امیکه ورثین عالم است

ابدا

مرکب از جسمی و جسمانی است جز و عیسی او سواکه عبارت از روح

و صیغت عناصر که حقیقت قالب مثالی است بشر میگویند و در مقابل

ملک نه گوید شود و جزو جسمانی او سواکه عبارت از همین هیکل و بدن است

انسان میگویند و در مقابل جن نه گویند شود و خداوند در خلقت جن

و انس فرموده است انا خلقنا الانسان من صلصال کالفخار

و خلق الجان من مارج من نار و همچنین فرموده خلق الانسان

من عجل ساریکم ایاتی فلا تستعجلون و ایضا فرموده یقول الانسان

اءذا ما مت لسوف اخرج حیا اولا یذکر الانسان انا خلقناه

من قبل و لم یک شیئا و تسمیه روح از زبان اهل عرب

بوقت و بکر انسان با و گفته نمی‌شود بلکه بشر مطلق خواهد بود زیرا که معنی انسان

حیوان ناطق است چه آیت و نطق او ما و ای است که در بدن

قالب بشری است بعد از خروج ازین هر دو حالت چون در اینجا که خواه بعد

در تکلم حاجت تلفظ و نطق است اشراق نفس خواه بعد از تجسم

مرأ شده باشد انسان تکلم ناشیه بواسطه نفس که در طرف مقابل است تکلم

خواسته نمود و بهمین جهت خاتم انبیا سید خیر البشر گفته انه خیر الناس

زیرا که وجود فایض الجود الحضرت از مقام حیوانی و بهیمی خارج است چنانچه

خداوند فرموده است قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ و نیز فرموده

قل انما انا انسان مثلکم و در قرآن هر جا ذکر لفظ انسان شده است

ذکر معایب و خصایص او هم شده است از قبیل آیه إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى

و آیه إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ و آیه وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا

و آیه فَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا و آیه إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ

و آیه وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا و نیز فرموده للبشر حذو و لاسیما نحوه

درین

درین عالم است که خلق ملتبس بلباس انسانی شده و همچنین هر کجا ذکر لفظ

انسان شده است اشاره بعالم سفلی که دلالت بر فرع او دارد و در مقام

خاتم انبیا و علی مرتضی و فاطمه و حسنین و باقی ائمه طاهرین الا جاب حجة

عجل الله فرجه از صنف بشر بودن عالم ظاهر است و انها بودن انسان

شوال گفت چنانچه حدیث سلمان فارسی رضی الله عنه دلالت بر همین

دارد که مرتضی ع فرمود یا سلمان ان میتنا اذا مات لم یمت الی آخر الحدیث

و فرمود و کم نلد و نعلم نولد فی البطون و لا یقاس بنا احد من الناس

و اشیا از آن که خاتم انبیا و ائمه طاهرین از خلق و نوشته از قبیل اتیان

سابقه و معراج روحانی و جسمانی از ... چنانچه از شیر رسیده

و اخبار از ماضی و مستقبل و علم ما کان و ما یکون بعد او گفتن قول

سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن طرق السموات فانا اعرف بها من طرق الارض

وحضرت غیبت جناب حجت عج را حقیقه هست زنده است ولیکن غیبت را از

صنف بشر است نه از صنف انسان که مخلوق از صلصال کالفخار و در

خورجهای و ظلمت باشند و معلوم شد که جنس نبی و ولی و سایر ائمه طاهرین

علیهم السلام خارج از جنس انسان است و اگر خلفای غیب در حیز عالم [illegible]

بشریت داشتند و از مرتبه انسانی که نشئه نبوت البته خلاف انها حق صدق

و از جانب خدا و رسول نیست و اگر منشأ سایر خلق تربیت انسانی دارند به بعید

عدم مجانست انها با بنی خلایق سالکه مدعی شده و انها باطل

و مغضوب خواهد بود ع سخن بیاد دوگرها

عبارت از این است:

والسلام

پنجم از اصحاب دین مقالات اعتزال بطور اجمال ذکر کنند خلق را

کامل نه باین معنی که اتصال واقع شود بلکه مقصود تعلق است بحال دیگر خلاف این

جماعتی که معتقد این شده اند که خلایق بعد از مردن معدوم و فانی میشوند

مثل چراغی که خاموش شود و این عقیده مسلما خطاست زیرا که موجود کرده

خداوند را هرگز فنا نیست و همیشه باقی به بقای خداوند خواهند بود انچه را که

موجود کرد هرگز ضایع و معدوم نکند لکن بحسب ظاهر موت و فنا دیده شود در

باطن همه باقی است مثنوی روح را توحید الله خوشتر است ٭ غیر ظاهر

دست و پای دیگر است ٭ دست و پا در خواب بینی ایتلاف ٭ آن

حقیقت دان مدان از گزاف ٭ آن تویی که بی بدن داری بدن ٭

پس مترس از جسم جان بیرون شدن ٭ روح دارد بی بدن بس کار و بار

مرغ باشد در قفس بس بیقرار ٭ باشد تا مرغ از قفس آید برون ٭ تا به بیند

بعضی جمعی را سوای از بدن تناسخ بوده است که خود روح مستعد خبری است که این

حقیقت انسان عبارت از روح است و این بدن او را بمنزله لباس است

که به لباس دیگر انتقال یافته است بلکه سبب تکمیل نیست و یکی از اسرار عظیمه

جسم روح و این قالب بجهة توالد و تناسل است و اینجهان در حقیقت

بمنزله مزرعه است چنانکه در حدیث الدنیا مزرعة الآخرة وارد شده است

و اهل اینجهان سوی زوال و فنا در رفته است زیرا که جمیع موجودات این عالم

را خداوند از سببی آفریده و بعضی سببی بدون ذکر الفاظ متعلقه بعضی مجسم و مظهر

حقیقت عناصر اربعه هرگاه صورت ظاهری ببینیم در آتش معقول است حقیقت او

قرار نگرفت و اگر صورت این آب بخوانی رطوبت و جریان که حقیقت

است محسوس و محفوظ بشود و اگر صورت این خاک بشود ابدال قوه حفظ

سکون و نمو است و مجسم شده است انها مقوم خلق نشده بلکه ساکنین

و جماعت جن و غیره که از طبیعت و حقیقت عنصری محجوب شده اند مجموع آنها

در الفاظ ... بسته شده بدل ما آنها را و لیکن نزد دل آنهاست بلکه لفظ

از ماست که حالی در قالب سیمی بستیم و نشستگیم از این قالب خارج شویم با همه

آنها محشور خواهیم بود لا جرم هر نوع از رجوعات انتظام سلوک بواسطه های اسکات و بیدار

شدن امراض عامه و پیری و ضعف قوای بدنی و مهمات نیستی آنکه موافق قدرت

و سهم افسرده میشود و تکلیف بر خود دیواری را که سیب زنند و تمرد و رایام ریزش میکند

و خراب میشود آیا که در جای بیابانی ضایع و متعفن و بر در و جدار میشود برعکس که در

مکان خبرتی محو ملک و قاسم میشود ظاهر که از صورت این چهار اجزا

مخلوق شده باشد به قدر انشاء [illegible] شعر [illegible] که [illegible]

سخن از عمر مگو که او بر باد است ❊ [illegible] جهان ... شده است

بیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است ❊ بلکه آنست سلیمان که ز ملک آزاد است

هرآن

هرگز هیچیک از انبیا و اولیا و نیز سالکان خیال نکرده بلکه از دنیا و مافیها

حالت نفرت و اجتناب سلوک داشته‌اند و همیشه طالب مرگ که

مقدمه وصول و حصول ملک لقاست بوده و یکی از علامات عمده اهل

ایمان تمنای موت قرار داده اند چنانچه فرموده فتمنوا الموت ان کنتم

صادقین و سبب آنست و لا اهل انجهال که مخلوق از طبیعت و حقیقت

عنصری بسته هرگز از برای آنها ضعف و شیخوخیت و هم موت

امراض نیست بلکه ضعف و قوت آنها بواسطه معرفة الله است هر قدر

معرفت بیشتر دارند قوی‌تر هستند و مقرب‌تر میباشند حالت حالیه

جبرئیل با صد هزار سال قبل از این و بعد از این مساوی است در افلاک

و کواکب هم همین حالت است نو و کهنه در آنها راه ندارد و عموم

ارواح بالطبع طالب آن عالم هستند ولکن توقف آنها در این بدل

اضطراری است نه بمیل و وقتیکه بدن خسته شود و از خیال آنجا باز ایستد

توجه روح بلوازم حالت خواب یا شخص عارض شود و هرگز نفس کامل از موت

مضطرب و متوحش نیست بلکه موت را مقدمه وصال مطلوب و حیات

خود را در ممات و خروج از سجن عالم میداند و بهمین جهت حضرت شاه اولیا

فرمود که پسر ابو طالب بموت راغب تر است از طفل به پستان مادر

نظم وقال اقتلونی اقتلونی یا ثقات ۞ ان فی قتلی حیاتا فی حیات

خنجر و شمشیر شد ریحان من ۞ مرگ من شد بزم نرگسدان من ۞ از سوم رگ

من در زندگیست ۞ چون رهم زین زندگی پایندگیست ۞ و از همین قبیل بود

حالت شهدای کربلا وقتیکه جناب سید الشهدا علیه السلام فرمود که اصحاب

فدا کردند جسم و جان خسته و از روی کمال اخلاص قدم بمیدان شهادت

نهادند از آنحضرت از روی اعجاز حور و قصور

نهاده

نهاده بجهة آنها معین کرده بود برای العین دیده بودند و دانستند که این بدل جسم

و مانع نیست مقصود و فضل آن وصل است ناچار در شهادت خود تعجیل میکردند

و اغلب آنها زره و خودی که اسباب حفظ بدن است از خود دور مینمودند

هر زخم تیر و شمشیر که بر بدن آنها وارد می‌آمد را اسباب وصول بمبدأ

میدانستند چون دانستی که معاد حق است و ناچار واقع خواهد شد بدانکه خلاف

مابین جماعت مسلمین در روحانی و جسمانی بودن است بعضی گویند معاد جسمانی

بهمین طور که نه او نه عالم روح سوی همین قالب که حالا است میشود و در قیامت حشر

خواهد شد و بهشت و دوزخ موعود را همین اسکیت سفینه وارد میشود و جمعی

معترف این شده اند که این قالب مخصوص که حالا است میشود در عوض آن

عالم آخرت مثل این عالم است در امور متناسب آخرت اشرط است ع

هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد شخص از هر عالمی و حالتی باید تا باز شناخت

بواسطهٔ تکمیل است چه وجود عالم اکمل نفس اوست و مقدمات او را در
خور نیست مثل اینکه گندم در وقت زرع حاجت بکار و تخم زدن و
مصالح ادراک دارد و وقتیکه سبز شد احتیاج این جمله باعث فساد اوست
آنوقت احتیاج آبیاری و منع دخول حیوانات زرع دارد و وقتیکه خوشه بست
در سینه در وجود سنبله اوست آبیاری او را ضایع و تباه میکند بعد از
درو هم دیگر بیدل بباد دادن لازمه اوست که دانه از کاه جدا شود بعد از آن
آسیا به گرد کار دارد و اگر بآب بنهد در واقع حاصل زحمت یکساله را بر باد دهد
و بعد از آن طبخ و نور لازم دارد و از هر یک از این حالات که گذشت در ثانی عود بحالت
اولی اسباب تضییع اوست و همین است حالت انسان طی مراحل از عوالم سابقه
در نمو جمیع حاجت بعوالم نیست بلکه بهر [illegible] دیگر به همین شکل و شبیه که
در واقع از همین قالب خارج شده است و خلاصه [illegible] اینست برای روح

مهیا

مهیا و موجود است و ابداً احتیاج باین شکل سنخیت ندارد چنانچه عطاری که
از فلک گذشته و منتهی به امتزاج آن جوی که از او گذشته شده است نخواهد بود
بلکه آنوقت در خور شیشه است روح انسانی هم همین حالت را دارد در
حقیقت این از اعمال لطیفه است بعضی اشخاص از لفظ روحانی استنباط
معنی غیر موجود نموده اند و برخی معتقد این هستند که از وجود و جسم و جوهر غیر
از جسم خارج نیست کمی و کذب و عطر هرسته جسمیه نهایتش اینست که
جسمیت عطر نسبت بکثیف مقام روحانیت دارد و قسمی [illegible] همچنین [illegible]
نسبت بسفال روح مقصود خواهد بود در احادیث وارد است که بهشت
در آسمان است و جهنم در زمین است و ترکیب انسان در مقام ازلیین
و همین معنا است علیین عبارت از علو و سجین کنایه از سفلیت است و اگر
بدن انسان خرد میشود [illegible] در زمین قرار و آرام نگیرد [illegible]

او سالم از عروج است در وقت مرگ و انفکاک این دو مصاحب از روح
سیر عالم بالا کند و در حالتیکه حقیقة عناصری قالب مثالی اوست و خطاب
مستطاب **یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة**
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی بگوش هوش او رسد و اگر روح النفس عاصیة
و پیروی میل خود سازد که نفس اماره بالسوء است در ایام تعیش باشد و بکمال اشکال
عروج برای او نیست و نهیب سطح زمین با سوء حال مستمند و با شیاطین محشور
و از رحمت خداوندی بی بهره ماند چون حالت تجرد دارد و ارواح مؤمنین را
در طبقات عروج مسکنه می بیند و نعمتها که بآنها کرامت شده است مشاهده
نماید و خود سلوک از فرصت ممنوع میداند ناچار میگوید رب لولا اخرتنی
الی اجل قریب فاصدق و اکن من الصالحین و هیچ وجه فایده از ذکر من الفاظ
نخواهد دید و مصداق **یومئذ لا ینفع الظالمین معذرتهم و لهم اللعنة**
ولهم

ولهم سوء الدار اعتنائی به حال او نیست و در حرا
ظن غالب انست که زمین طبقه اولی جهنم است و که سالک خداوند در
وصف جهنم فرموده همه انها در زمین موجود است آتش و نار و عقرب و افعی
و اژدهاها و ابهای شاغ و شور و امراض مختلف و عدم استراحت خلق و جمادات
عجز انها و انکه مرده و جمیع اولیا و انبیا است و لیکن جهنم بودن او است
و انبیا بجهة عدم مجالست با جهنم و علم الطبقه اول جهنم بودن آن همه زود
اعراض داشته و بحکم آیه کریمه **و ان منکم الا واردها و کان علی ربک حتما**
مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا این زمین جهنم است و همگی
بر انکه انبیا امور دنیا را در وقت مرگ نجات دارند و اهل مؤمنین نیکو
اطاعت و پرهیزکاری کرده روح آنها طبقات عروج مسکنه و در زمین
میماند ارواح طالبین و کافرین مثنوی هرگاه خواهد خدا اخراج کند روح

برجنع دام و فغ کنند ۞ هم زونداشت برادر دور دنیا ۞ تا بنی دوزخ است و
از دنیا این زیب بر عموم خلق طبقه اهل جهنم است و در واقع ابتدای [illegible]
راهی شیعت و راهی بهشت و مقصود و کعبه نهاده از زمان رسل و ازل
کتب است که خلایق بصراط مستقیم هدایت شوند و از این ورطه خوف
نجات یابند و بزخارف دنیا فریفته نشوند و بدانند که این عالم بلا و فنا
است عنقریب وجود شان نقد و حضور شان بعدم منتهی خواهند شد اصرار در تحصیل
مال لازم نیست این اسباب تجملات ظاهری از اهل حقیقت عالم [illegible]
بما آید بعمرو و زید رسید هر کس او را مالکیت کرد چیزی نگذشت که بمالک
دیگر منتقل شد باز اهل جهان آینده که بعد از این بوجود آیند هر یک بمالکیت خواهند
و باز هی طرب زنی باز خواهند گذاشت شعر جهان چنین زاری است [illegible]
بدنیا که روزی سرای ما همی ۞ چه بندی دل اندر جهان [illegible] ۞ سرای [illegible]
جم [illegible]

چه بهی و چه نیک ۞ در حقیقت اسباب و ما یحتاج عالم همین قدر که در مدت
ملک زمان قلیل شخص را محتاج خلق نکند کافیست زیادتی مال در
واقع وبال است صاحبان مال را باس غمی [illegible] خاطر تشنه مکث
دنیا هر قدر بیشتر است زحمتش هم بیشتر است از برای اینها در دنیا
و در آخرت آسایش و آسودگی نیست بقدر یکه خداوند داده است و
مقدر کرده است عطای غیبی بحکم حتم خواهد رسید و زیاده از قسمت
مقرر طمع و طلب نمودن در واقع عرض خود بردن است و اخر الامر
مفید فایده نخواهد بود [illegible] کمال ذیشان و [illegible] کمال
[illegible] است شعر [illegible] خود [illegible] ۞ [illegible] اصحاب
[illegible] رضی ۞ حدیث الدنیا جیفة وطالبها کلاب ۞ در وصف آن
کافی است و بعضی در معنی حدیث الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر

تا ملک گروه‌اند و میگویند بعضی از مومنان را می‌بینیم که صاحب ثروت

و ملکت هستند و گروهی از کفار را صاحب ثروت می‌بینیم که بفقر و عسرت

میگذرانند چگونه و ثابت جهة آن طبقه سجن و برای این گروه جنت خواهد

بعد و غفلت از این دارند که در دنیا هر نعمتی که مومنین از آن بهره میبرند

هم استراحت در او ندارند و اسباب آسایش آنها نیست و اینهایست

آنها سوی بواسطه تقینی است که با آخرت دارند و آنان هم چو وطن اصلی دانسته

اینجهانرا غریب می‌انگارند و بحکم حدیث حب الوطن من الایمان

همیشه روی امیدشان با فنا است که از این عالم سلاطین فراق بیدار شنه

و بهمین جهة نوش و نبات در جهان اینها حکم نیش دارد و شهد و نبات در مذاق

طعم حنظل میدهد نعم ما قال خواجه حافظ ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر نشیمن تو

نه این کنج محنت آباد است؛ لا کافر آنچه می‌بینند همین عالم است

امر آن

راضی است که ابد الآباد در عیش فقر و محنت صبح و شام زنده باشد و همچنین نعمت

آنجهان هر قدر خوب و زیاد باشد در جنب نعمتهای آخرت از برای

مومن سجن است و نعمتهای اینعالم از برای کفار هر قدر زیاد باشد

در جنب زحمات و تعذیب اخروی که برای کفار مهیاست مثل بهشت است

بدانکه مراتب ایمان متفاوت است مومن لفظی را اجر لفظی است و

مومن معنوی را اجر معنوی است آنکه شخص وعده و وعید خدا را راست بداند

هرگز خلاف امر نکند و اگر گاهی بطغیان رحمت واسعه و اغوای

شیطان خطائی از او سر زند بتوبه فوراً تقصیر اعتراف میکند و در مقام توبه

و اعتذار بر می‌آید و اما آن کسانی که اصرار در خطا دارند دلیل آنست

که ایمان آنها قلبی نیست محض اسم اسمی از اسلام دارند و حاصل اسلام

نتیجه آنها زیاد از این نیست که بجهة اقرار لفظی کلمه توحید حفظ ظاهر اموال

انها که مشغول اند در باطن کما کان قدر و تجلی خواهند بود چنانچه در بعضی علامات
مومن بلا در سوره اقرأ فتح المومنون وصف فرموده اند در هر چیز علامات انها
معین است حتی در وضع خوابیدن انها فرموده اند به پشت خوابیدن خواب
انبیا است و به پهلو خوابیدن … خواب شیطان است و لیکن اینست
چنین حقیقت انبیا جنبه جلیلی است و همیشه توجه بحقیقت خود دارند در وقت
خوابیدن هم شغل کنند رو بسوی فوج آسمانی نباید پشت بر روی خاک
و مومنین بعلت اینکه مرکب از جلیلی و سیمایی هستند در وقت خواب
به پهلو میخوابند که هم توجه انها بجلیلی باشد و هم بسیمایی جزو جلیلی رو بالا
بلند بالا میکنند و جزو سیمایی رو بزیر میخواهد دارد و در این معارضه لابد به پهلو
قرار میگیرند لا شیطان و شیاطین آن ملعون بجهت اینکه سیمایی محض است
در وقت خواب روی خود را بزیر نهاده پشت بعالم بالا میکنند شغل

خواب بر پشتن است
در وقت خوابیدن خواب
صح نعم

ادمی

ادمی را که طرفه معجونیست از فرشته سرشته و از حیوان گر کند میل
این شود به از این ور رود سوی آن شود کم از آن و تا وجود و کبریم ورا بود
و سبب تعطیل … مشغول از جمله این است که انبیا در صدق وعده های خداوند
مقام عین الیقین و حق الیقین دارند با نتیجه … و با ایمان میخوابند مومنین مرتبه
علم الیقین دارند به پهلو میخوابند و شیطان و شیاطین بشر وعده های الهی را از
اقرار قلبی ندارند و تکلیف انبیا پشت میخوابند به اینکه عوالمی که تشخیص عارض میشود
در تبدیل هر یک از انها بدیگری طی مسافت نمیشود و مکانی لازم ندارد و
قطع عوالم قوسی است بعضی تصور میکنند که شخص چنین از این عالم بدر رود
مورد مشخص جایی نیست که خارج از این عالم است زمین و آسمان علیحده دارد و
و منتظر اند که هیچ چیز از این عالم خارج نیست رفتگان همه حاضرند و ما را
می بینند از حالت ما بلکه از ضمیر ما مطلع هستند هیچ امری از ما بانها

پوشیده و پنهان نیست و حالت ما و امثال ما که درین منزل اسیر شده‌ایم

زن حامله است که طفل در شکم اوست جمیع اقوام و خویشان پهلوی او نشسته‌اند

با اینهمه اتصال و نزدیکی که آن طفل با ایشان دارد و همگی پهلوی او نشسته و غفلت از

دارد و حالتی که همه مشغول تهیه و تدارک او هستند ملزومات در هوای او

حیف میکنند و انتظار مقدم او را دارند و اعتقاد طفل این است که فرد و جدا است

و هیچکس با او محشور نخواهد بود جز از مادری که در شکم اوست غافل است و وقتیکه

متولد شد بیکمرتبه خود را پهلوی همه کس می‌بیند و حالی که به هیچوجه از رحم طی

مسافت و قطع طریقی نکرده است و از هیچ در و دیواری نگذشته در

مرکز عالم هم وارد شده است همین حالت در عوالم آینده خواهد بود وقتیکه

روح ما ازین منزل خارج شود بیکمرتبه خود را در مرکز عالم جدید خواهیم یافت

و آنهم در همین عالم است و طرفه این است چندین هزار مرتبه اوسع ازین

عالم

عالم خواهد بود و همه رفقا که از بدو آفرینش تا حال پهلوی خود حاضر خواهیم

دید و تعجب میکنیم که با اینهمه قرب و اتصال چرا غفلت داشته‌ایم

مثنوی چشم باز و گوش باز و این ذکا ٭ خیره‌ام در چشم بندی خدا

در وصف عوالم بقا: وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ و حضرت رسالت

پناه صلوات الله علیه درین باب دانست و دید که اعمال زشت بندگان را در چنین

حضوری که مجموع کائنات مشغول حاضر و ناظرند مغفور و مستور میدارد فزع اکبر

عبارت از همین حضر است چنین اصرار در معاصی کنیم و پیرامون توبه

و لابه نگردیم دور نافرمانی خدا بگردیم و ملتجی نشویم تا گاه پرده غلیظ برداشته شود

آنچه را که مرتکب شده‌ایم خلق اولین و آخرین برای العین می‌بینند طعن و

لعن میکنند و ما متنبه آنیم که با عیان ناشایست که در خلوات مرتکب شده‌ایم

کائنات حاضر و ناظر و ستر ما در چنین وقت ستر شخص کور است

ه و در جمع عام مکشوف العوره نشود و اعمال زشت ما سوا مرتکب و مشغول نشود

و معتقد این نشود که خلوت زیبن جا ما سوا بجهت خفای آن کار خوش حسب الحال است

هر آن پس قوه باصره با دو دل نشود که چشم باز کرده و به بیند که در محضر

بزرگ و جمع عام چه کارهای زشت رکیک را مرتکب شده است به آنکه

معاملة الکفار بهتر است که به هر عالمی جا لم دیگر اشد سعادت است چنانچه

قدرت خدا لا انتهای است عوالم او سوای هم انتهای نخواهد بود بهر عالمی

ه ختم عوالم نشود دلیل این است که در همانجا قدرت خدا دیدنی با نشهار رسیده

نا چار عوالم لا تعد و لا تحصی است و در مجموع انها حقیقت انسان همانست که

بود بغیر نیست به دو تکمیل نشود و فهمهای رحمت زحمت و تکمیل آن و همی علم

د و در قالب حقیقی تو دید باشد که لطف ام حقیقی انسان است ماو آنکه در این لطف

واقعست صاحب اوا از الطاف کمتر است و نشکفه از این لطف تولد یافت

ابدا هم ارزد

هر چه هست بر عالمیان ظاهر و هبران مفقود ملای رومی در مثنوی ذکر مطلب را

در چند شعر بیان فرموده است مثنوی پیش از این هر چند جان با عیب بود

در رحم بود و ز طفلان غیب بود ٭ الشقی من شقی فی بطن امه ٭ من سمات

الله یعرف حالهم ٭ تن چو مادر طفل جان را حامله ٭ مرگ درد زادن

است و زلزله ٭ جمله جانهای گذشته منتظر ٭ تا چگونه آید آن

جان بطر ٭ زنگیان گویند خود از ماست او ٭ رومیان گویند بس زیباست

او ٭ چون بزاید در جهان جان وجود ٭ پس نماید اختلاف بیض و سود

گر بود زنگی برندش زنگیان ٭ روم را رومی برد هم از میان ٭ تا نزاد او

مشکلات عالم است ٭ آنکه نازاده شناسد او کم است ٭ او مگر

ینظر بنور الله بود ٭ کز درون پوست او آگاه بود ٭ اصل آب نطفه

اسپید است و خوش ٭ لیک عکس جان رومی و حبش ٭ می دهد رنگ

احسن التقویم سوا ⁂ تا باسفل سافلین روان نیم سوا ⁂ بوم قبض شود وجه ⁂ ز ترکی

هندو و تنها که هزار انگیزه ⁂ فاش گردد که ترکا بی که گاه ⁂ هندوی با ترک پیش

هر کرد ⁂ ور رحم بیند انگیزه هندو ترک ⁂ چونکه سلوه چشمه شیر از او بسیار ترک

انبیخ ⁂ بدل ندارد باز زال ⁂ تا نیابم از قطار کاروان ⁂ به آنکه تعریف روح

انسانی همانست که خداوند در قران فرموده یسئلونک عن الروح قل الروح

من امر ربی پس روح امر دارد اله خداوند است مسلم است که امر محض

لازم دارد که باد وارد شود عناصر اربعه چنانکه بسیط اعنی وجود این اربعه

و این عناصر اربعه وقتیکه بسیط باشد لطیف و هادی است و در آن امکان

انها لو طبیعت عنصری نیکو نتیجه چنانچه از آتش حرارت و از آب سردی و از

و از باد نرمی و از خاک ثقل تمامیه مطلق مراد است و بواسطه لطافتی که دارند جلوه

حالت شیئیت و جسمیت عنصری در روح حاصل شده است که روح آن دارد و نحو

و غیره آ

وقتیکه وارد شد حقیقت انسان همان روح است و این اجتماع عناصر بسیطه

قالب مثالی اوست و این قالب سفلی که حالا مشاهده میشود لطیف ام است که

محل اجتماع روح و قالب مثالی در او شد و این همان جزء لطیفی دارد و جزء کثیف

جزء لطیف نفس همان قالب مثالی است که عبارت از اجتماع حقیقت عنصر

باشد جزء کثیف همین قالب سفلی است که مشاهد میشود و مطلق سفلی حقیقت

شیطان است حالت خود منی و خودپسندی رشتی که در انسان است بواسطه

انیکه هیولای سفلی است که در واقع فاضل طینت شیطان است پس

روح که امر پروردگار است وقتیکه از حضرت خداوند به آن صادر میشود بالتکلم

انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون حالت خشیت رو قیدار

جلالک

خواهد داشت که بصفت راست شناخته و صفت فرمود یا ابن ادم الطغیان

مثل اشیا دارد و ملکه مخلوق از طبیعت عنصری شده

همیشه و همواره تسبیح دارند از جهت است که مصداق هم عباد مکرمون لا
یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون شده‌اند پس اگر کسی گوید که خلقت بشر با
ملک چه تفاوت دارد هر دو از طبیعت عنصری هستند جواب گوییم فرق
مابین بشر و ملک این است که ملک مخلوق از عنصر واحد است و بشر مخلوق از
از هر چهار عنصر است چیزی که از چهار عنصر خلق شده باشد افضل است از چیزی
که از یک عنصر خلق شده باشد ملک را خلقت اصلا از عنصر واحد دارد
و دلیل صدق این قول این است که از جناب ختمی مآب مرویست که در لیلة المعراج
ملکی را دیدم که از برف خلق شده بود و ملکی را دیدم که از آتش خلق شده بود و ملکی را
دیدم که ایستاده بود حالت حرکت نداشت و ملکی را دیدم که همیشه در سجده بود از جبرئیل
پرسیدم اینها چه هستند گفت از وقتی که خدا اینها را خلق کرده است به همین حالت
بوده‌اند و تا ابد به همین طور خواهند بود عدم حرکت این ملکه دلیل است که منفرداً

از حقیقت

از حقیقت خاک خلق شده‌اند که باقتضای طبیعت سکون مطلق دارند و اما جسد
انسان سوای آنکه خداوند در این قالب قرار داده روح با قالب شما در
این کالبد حالت اجتماع خواهند داشت روح و قالب شما که مجرد هستند
اقتضای عبادت و اطاعت دارند همیشه و همواره تسبیح حق تبارک و تعالی را خواهند نمود و تلف
پرستش دارد و این جسد در مقتضیات خود که مفطور و مجبول هستند معارضه دارد
اگر روح و قالب شما غالب شد همیشه تسبیح که عبارت از نفس حیوانی
است ضعیف شود و اگر آن مغلوب شدند و نفس حیوانی فائق شد
قالب شما را سوی ظلمت فرو بکشد و بطوری که از حالت جانب عالم
علوی برسد مگر بعد از خروج از زمین به آن قدرت عروج نخواهند داشت
در سطح زمین باشند طیران و اجابتی محصور خواهد بود و در صدق تحقیق قالب
شما همیشه تسبیح دلیل نیست که چون روح انسان از بدن خارج شود

قابل فنا می بینیم که فنا از امور لازمه است از این جهت اول میکنیم
با آنکه آن روحی که عبارت از امور لازمه بود و کار است از این بدن
خارج شده است پس روح بیدل از وجود ما می بینیم که بر وی شده است
استدلال خواهیم که عنصر آتش از وی خارج شده است پس ملاحظه خواهیم که
بدن از خشک شده است میفهمیم که عنصر آب باهم ندارد و از عدم حرکت او
پی میبریم که عنصر باد هم رفته است می بینیم که هر ساعت در کار خراب شدن
و ضایع شدن است استنباط میکنیم که حقیقت عنصر خاک که عبارت از
قوامیه و بقا است در او نیست از این شواهد حکم صریح خواهد شد که
روح با حقیقت هر چهار عنصر از بدن خارج شده است پس حقیقت عناصر
اربعه قالب شکسته و لیکن صدق [illegible] آیه کریمه لا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و آیه کریمه

لهم

لهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون است و شرح این آیات
روایت است از سعادت آثار حضرت جعفر طیار در غزوه موته به درجه شهادت رسید
خاتم الانبیا صلعم در مدینه نشسته از غزوه موته [illegible] و با اصحاب میگفت که رایت
حالا در دست زید بن حارثه است و جهاد میکند بعد از ساعتی فرمودند
به درجه شهادت رسید رایت را عبد الله رواحه برگرفت و جهاد میکند
بعد از لحظه فرمودند که عبد الله به درجه شهادت رسید و رایت را جعفر بن ابی طالب
برگرفت و مشغول جهاد است چون لحظه گذشت فرمود جعفر به درجه شهادت رسید
در رنگ حضرت متغیر شده در خواست و در حالت [illegible] اشک از چشم مبارک
بر رکش بریخت و در خانه جعفر رفت حضرت پسران جعفر را در آغوش گرفت و بوسید
در جه جعفر رضی الله عنه بود که شنفته [illegible] بگریه [illegible]
[illegible] به [illegible] مراسم اکرام بجای آورد و لیکن حضرت [illegible]

قرار گرفت امر با حضار اطفال جعفر فرمود وقتی که پسران جعفر را نزد آنجناب
آوردند آنحضرت ایشان را در بغل گرفت و دست مبارک بر سر و صورت ایشان میکشید
و در روی ایشان میبوسید زوجه جعفر عرض کرد یا رسول الله آیا که از جعفر خبری
رسیده است که با اولاد او این طور مرحمت میفرمائید حضرت فرمود خداوند
تعالی او را در مصیبت جعفر صبر و اجر کرامت نماید و دلتنگ مباش که خداوند
در عوض دو دست جعفر که از بدنش جدا شده دو بال باو کرامت فرموده که در بهشت
با ملائکه طیران میکند و اینک جعفر با جبرئیل بودند در نزد من نشسته‌اند و جعفر ترا
سلام میرساند هرگاه جعفر بال عطیه شده است و دل او منحصر بهمان قالب بود که
در میدان جنگ اشتباه بود چگونه با جبرئیل در خدمت خاتم الانبیاء حاضر شده
در زمره خود سلام میرساند و با ملائکه در بهشت طیران میکند و همچنین سایر
که خاتم الانبیاء [illegible] جمعی از امت در زمان که بعد در حضور فرزند [illegible]
سلام

شهادت رسیدند خداوند عالم قبل از آنکه عرق بدن ایشان و عرق اسبهای ایشان
خشک شود ایشان را داخل بهشت خواهد کرد هرگاه روح ایشان بدن مخصوص
نداشت و قالب ایشان مخصوص همین اسکلت و استخوان بود چگونه خداوند عالم ایشان را
قبل از خشک شدن عرق اسبهای ایشان داخل بهشت میفرماید و حال آنکه
اجساد شهدای کربلا سه روز در زمین کربلا افتاده بود و سرهای ایشان را بعد
اعراب قسمت شده که بکوفه و شام ببرند و بعد [illegible] طی گذشته سرهای ایشان را
ببدن ملحق کردند یا به کربلا [illegible] ایشان دروغ است یا معتقد این شخص که
عرق اسبهای ایشان در بهشت خشک شده و طی گذشته و قبلیکه شهدا را دفن
کردند و سرهای ایشان را ببدن ملحق نمودند و دفن کردند از وقت عرق اسبها خشک شده
و شهدا داخل بهشت شده‌اند پس معلوم شد که غیر از این بدن است که مخصوص
دخول بهشت باشد و آن بدن [illegible] لطیف همین بدن است که بدن

این مطلب بسیار محکم است و اصلی ثابت شود این اعتقاد نقیض سوال از بشنه ا کرد

ما گویم این که مادام بیدار و صور روح دارد و با بدن انسانی لاجرم بار دیگر منع باشد در قفس

مستوار باشد [illegible] از قفس آید پرواز [illegible] تا به خدا رجوع او لازم باشد

و آیه مبارکه وَمِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى نص صریح است

به آنکه حکما را در افکار خلق عزت و اعتقاد و کثرت است و اقوال ایشان اعظم عظیمات

و هر فرزند قسمی ظاهر و مبرهن باشد و محسوس میشود که این قول لغو و بیهوده است

هیکلی را در او دیگر ندهد و هر که در رد آن قول اشاره نماید در محضر عامه او را مقدار

نباشد چنانچه عقیده بعضی از حکما است که چون نطفه در رحم قرار گرفت از روح مادر

با در پیکر دمیده شد چراغی که از چراغ دیگر روشن شود و خلاف این عقیده ظاهر است

چنانکه در بیضه طیور جوجه موجود در روح با و دمیده نشود بدون آنکه در شکم مادر

باشد و هم چنین انواع جانوران در بچه در موجود شوند بدون آنکه در بطن مادر باشند

دارد

و از روح مادر با نها در نگیرد و این همه اختلاف در خلقت و آفرینش محض

ظهور قدرت است که در موجودات هیچ علت و دلیل غیر از إِنَّمَا أَمْرُهُ

إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ نخواهد بود در اظهار قدرت و اجرای

حکمت هیچ سوالی به رخلق نمیکند آدم و حوا سوای بدون پدر و مادر موجود شدند

با وصف اینها باز اینقدر اختلاف در اقوال و اعتقادات خلق بروز

میکند که مجموع اینها خلاف واقع و مورد استهزای عقلا میشود پس در قدرت

کامله خداوندی و حکمت بالغه الهی هرگز این گفتگوها روا نیست و تشبیه اراده

خداوندی حی و بی قدرت او لغو است و هیچ ممکنی سوای نفس رحمانیت به حکما

جمیع اضداد سوای محال میدانند و حال آنکه در اغلب مواد خداوند جمع اضداد

فرموده است چنانچه آفاق و انفس مجموعه از جمع اضداد است و از جمله در خلقت

خود شخص جمیع عیبی و ... و نفس مطمئنه و نفس اماره بالسوء و جمع نور و ظلمت

وجمع عناصر اربعه که جمیعاً ضد یکدیگر جمع شده است و بعضی از ملحق بوده است

وجود قائم گشته باین معنی که در جمیع اشیاء ضد اسلام هر سه باشند و سکونت بینند

هر جزئی از این اجزا که قائم شده در واقع یکی ابدیست و انکار وجود هم رسانند

و قبح این عقیده و بیقدری ظاهر است که بوصف بیاید و شبهه نیست که روح امر

رب است و امر با ذوی امرها است امر که از ذوی امر صادر شود با ما

باید و شکوه نخواهم کرد چه که فهم بعضی مراتب بدون ذکر امثال متعذر است از ملا

مثل میگوئیم که اگر از سنگ و چخماق هزار چراغ روشن شود هم حقیقت

چراغ با سنگ و چخماق یکی است و هم چراغها با هم از خواص نیز وارد است که

چخماق نشود نه بیش است که الا که مغزی آتش سنگ با سنگ و چخماق است

نه آنست که آتش عین سنگ و چخماق باشد پس مقصود از وحدت وجود

آنست نه اختلاف و نزاع خدایی که تا دامی است که روح انسان در قالب بشر حبس

وقتیکه

وقتیکه از این قالب رسته همه ارواح حکم واحد دارند غفور مرضات رب رو

لیک ابدال یکی نه جهت آن سیاهی و لیکن حال یکی نه و حدیث الارواح

جنود مجنده و بین صدق مقال است بعضی ارواح جزو

کبری هستند که حکم جنه واحد دارند هیچ اختلاف و نزاع و الفت و خصومت

در ایشان نیست روح کفار و عاصیان خارج از روح ابرار و اهل ایمان

هستند آن طبقه سر بعالم فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ

لِلْكَافِرِينَ در اسکنند و در سطح زمین با همزات شیاطین مجبورند خدا که

خداوند سبحانه قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ

بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ چون دانستی که ارواح مومنین از اطاعت

امر و نهی خداوند صاحب مقام شده در رتبه ارجمند میشوند به که همین طاعت

و معصیت در همین قالب بشری جسم شود چنانکه ابدال بعضی از

مؤمنینی که در آن نشئه قریبه از این جهان بیرون رفته‌اند الی حال از هم منتشر
نشده است هویت نظامی برور و هر از تخریب آن کوتاه است در
صورتیکه اطاعت و عبادات در جمیع قوای این عالم ریزش نماید در عروق ال
حقیقی که عبارت از روح و قالب مثالی است چه اثرها را متضمن خواهد بود
به آنکه جمیع عوالم قدما از نیست مخلوقات از الاد و لغناء و در رتبه بعد بر عالمی عالم
دیگر مخصوصات آن عالم سابق سوا بطور ترکیبات میدهند مع شیئی زاید که مخصوص
آن عالم جدید است و در عوالم که نشئه نمود است چنانچه در عالم بطن نعمت ظاهری
بالانحصار لباسی و غذا داشت لا غذا ای با حیث نبود و لباس پاره
بطن مادر با ستحالم که بانکه انشنیم اهل غذا و لباس سوا با دلها انه بطور ترکیب که
همکسی میداند مع شیئی زاید که مخصوص این عالم است از قبیل مباشرت
با نسوان و مصاحبت با احباب و سیر اشجار و انهار و نقاشی در قصور و تکیت

جنتی

ضیاع و عقار و سواری اسب و اشتر و تفرج که او داشت که هیچ یک اینها
در عالم بطن نبود و اختصاص باین عالم داشت و هنگامیکه از این عالم به برزخ و در عالم
جدید آنچه سوای که مخصوصات این عالم بوده‌اند بطور ترکیب با عطا میشود
مع شیئی زاید که مخصوص به آن عالم است و در رتبه و جهه آرد و همچنین طی مراتب عالم از
عوالم سوا که مگفتیم همین قاعده مستمر و برقرار خواهد بود الی ماشاء الله بس ای نفس
کامل و شخص بصیر از موت اجتناب نخواهد کرد و حکمه طالب و مشتاق آن خواهد
و تمنا دارد و بمنزله دخول آن با آنکه نشئه رسول و در انتظار و خلایق بهشت
زمینه است که قبل از وقت کسی شرا نه دراختیار نشود چون وقت فرا رسد ساعت
ساعت عالم به به ظهور در روز حاصل شکفته و کار بکار با منح شده که از وقت
و فرح و حکمی شوق بکرامت به قالب تهی نشده قالبه خشکیده شد قفس مرغ
در زیبایی قفس و خلایق آن قالب اشتیاق سوای آن نفوس شکسته است

وعیال اغاز گریه و زاری و شیون و نوحه و بیقراری بنمایند و از موت او اعراض
و اجتناب نکنند و ندانند که بنده هم وصول بملک بقا است و بالطبع
میدارند که دعای طول عمر بجهة ایشان کنند و نشناسند که با تمام قوم که ایشند
میدانند که در دعای طول عمر چه قدر ها خبط شده است مثل این بهوا است
که در حق زن حامله دعا کنند و گویند الٰهی این طفل بزرگ از شکم مادر بیرون
نیاید و از میان تخم مرغ هرگز جوجه بیرون نیاید و لا اینچنین دعا و اولیا خلق را به نیات
طول عمر و از دیاد مکث در این عالم از قبیل همان جهت است که اسباب
تواله و تناسل نشود که منتهی به آن شود اینها منتهی نشود بالفیوضات الٰهی مستفیض
نشوند هر قدر شخص در این عالم مقصد از تواله و تناسل نشود مظهر مقام قیامت
شده و ناشد است یک وجه اگر از شخص موجود نشود بهتر است از اینکه
صد هزار فرزند طالح در این خانه ادنه اتفاق نشود باین جهت فرموده و من احیاها نفسا

فکانما

فکانما احیا الناس جمیعا و از گناه شرک و کفر که شنیع
گناهی در عالم بالاتر از قتل نیست که اسباب فنای نوع منجر بطول
عمر و مکث در این عالم بجهة تزاید اعداد است و نجیب ترین مردم کسی است
که از مباشرت نسوان و خوف املاق اجتناب کنند و ترک تزویج نمایند
و منع نمایند این نسل که از دهلیزه موجود نشود و لکن در مباشرت و ازدواج باید
مقصود اصلی تواله و تناسل باشد هرگاه شخص محض بوالهوسی و برای اطاعت
نفس هر روزه بجهة خراش کنند لابد که ازشان پیرزال منجر خواهند شد و بعد رجوع
برفته باید بتوسط شخص پاک و خالص از هوا و هوس وجه الله باشد
و باید که اعمال منوط بنیت است ان خیرا فخیر و ان شرا فشرا
مصداق اوست باینکه زنی وادی بر خوف و خطر محبت حقیقت شیطان و مکم
اوست نفس اماره بالسوء که مغلوب شده از دست از هر طرف دهان باز نموده

در صفه و انست که نفس مطمئنه را در ورطه هلاکت انداخته طعمه صید خود
نماید چون شخص اطاعت امر حق نمود و تکیه از او استغاثه و از او استعانت
جست حفظ غیرت شامل حال او شود شر و مکاید ضلالت ساز زود دفع کند
وار وسواس او وفا تمام نمود و موطن اصلی که جنات النعیم است رساند و بهشت
باقی بقای خدا باشد اینکه گفته اند ع آب حیوان نهان در ظلمت است
نه انست که در واقع سمت ظلمات چشمه آبی است که هر که از وی بیاشامد
نخواهد مرد بلکه ازین لفظ معنی مقصود است آب حیوان کنایه از اطاعت
رحمن است و مقصود از ظلمات همین کره ارض است یعنی اطاعت خداوند
در این کره ارض مخفی است بمنزله آب است هر که ان آب بنوشد
حیات جاودان برای اوست و هر که نخورد از فیوضات عالم غیب بی بهره
و صید شیطان رجیم وابد الاباد در طبقات جهنم با شیاطین محشور بماند نعوذ بالله

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق : ثبت است بر جریده عالم دوام ما
بواسطه علمی که انسان دارد و مردان خدا در روزگار طریق با مریدها
و سعادت داشته هرگز از نعمت دنیا زیاده از قدر حاجت نخواسته و فقرا
اتفاق نکرده و دنیا بگفت هر صاحب دولتی اهل دنیا و هر فقیری اهل
آخرت است بلکه اهل دنیا آنکس است که فکر مال و ملک قلبی هم باشد
حب او بدل در همه دارد و از غلبه غفلت بنا به کبر و نخوت بادعا بشود
و خلق خدا به حقارت نگرد و از جهالت فقرا اجتناب نماید و چنین
تصور نماید که در حقیقت او شد باعث برین تفاوتها است و هر ساعت
بنتیجه سببهات و برتری احوال خود بعرض انظار خلایق نماید و بدان
اظهار فرح و سرور کند چنانچه قارون شقی با این صفات بوده
ذکر بعضی از احوال او در قرآن فرموده و آخر آیه اینست اذ قال له قومه

لا تفرح إن الله لا يحب الفرحين یعنی این شخص تا با قارون و
تا با فرعون نشسته با صاحب دولتی که مال خود را در جا و موقع شایسته بقدر
اندازه که خدا بخشیده [illegible] بذل و انفاق نماید و سعی کند در عطای حق خود را
[illegible] و اذیت کردن باطل نکند چنانچه خداوند فرموده است
لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والأذى البته این چنین شخص از زمره أولئك
على هدى من ربهم وأولئك هم المفلحون خواهد بود طبقات مخلوقات
از حد و حصر بیرون است از اصناف و انواع جمادات و نباتات و حیوانات
هر جنسی را حالتی و طبیعتی است که اغلب ایشان به یکدیگر [illegible] الا نوع بشر که
در این صنف اختلاف کلی ظاهر است اغلب ایشان در صورت با هم موافق
و در معنی مخالفند مشهور است که بصورت آدمی انسان [illegible] احد و جهت حق
یک انسان [illegible] مجموع صنف انسان در خور استماع کلمات حقیقت قوه [illegible] که
در ایشان

در ایشان شده است ضعف دارد بلکه در اغلب [illegible] بعضی از ایشان را
خفیه فهم معانی [illegible] بشکنند و برخی را بواسطه قلت ادراک شروع [illegible] مقصود
حکم حرف [illegible] دارد [illegible] اختصاص اظهار مطلب [illegible]
بلکه ظلم عظیمی [illegible] مطلب شده است از [illegible] عوض فهم مطلب
عکس مقصود [illegible] بشکنند [illegible] که از کثرت لطف [illegible]
[illegible] ذات [illegible] الفاظ [illegible]
طبیعتی [illegible] رغبت استماع نباشد و همین [illegible] که خداوند عالم در
لیلة الاسری اسراری چند بکلام [illegible] فرمود که آنحضرت [illegible] از
ابراز نهی کرد و اسراری دیگر فرمود که آنجناب را در اظهار مختار فرموده [illegible]
هر کرا قابل دید [illegible]
و همین [illegible] فرموده کلم الناس على قدر عقولهم حضرت [illegible]

ع فیسنا و علیه السلام از یک نقطه که جبرئیل بر او نمود استنباط علم رمل و علم

بخفای امور حاصل کرد و ابو جهل لعین از بی خردی کلام فیه القدر ربهم نقطه نقضه

بلکه هر ساعت بر جهلش افزود و لا یزید الظالمین الا خسارا

شد و عالم از این قسم اشخاص پر است و هرگز خدا نخواهد بود چنانچه از ابو جهل

واد تا لا خالی نیست بلکه از این جماعت بسیار و قلیلی و ازال کرباجم تبرا

با وصف این لب از گفتن نشاید بست شعر صد سیف و شتم قلند

طالب مقصود :: شاید که گر او رفت بپایه نصیب ::

اللهم اجعلنا من جندك فان جندك هم الغالبون و اجعلنا

من حزبك فان حزبك هم المفلحون و اجعلنا من اوليائك لا

خوف عليهم و لا هم يحزنون و اجعل اللهم جهادنا

فيك و وثوقنا بك و توكلنا عليك و اعمالنا لك

وهدايتنا

وهدايتنا منك ومعادنا اليك وذهابنا اياك

وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

شب پنجشنبه نهم شهر رمضان ۱۲۸۱

احمد الحسینی



